

وزراعت خلاصه بر مبنای حرام است باید کل سرور و شادمانی پر دازند و اجتماع کنند و محافل عمومی  
 بپارایند و حکم یکت انجمن حاصل کنند تا وحدت ملت و الفت و یگانگی در جمیع انظار تجسم شود و  
 چون روز مبارکی است نباید آنروز را مهمل گذاشت بی نتیجه خود که شتر آنروز محصور در سرور و شادمانی  
 ماند و چنین یوم مبارکی باید تاسیس مشروعی گردد که فوائد و منافع آن از برای ملت دائمی ماند  
 تا در السن و تاریخ مشهور و معروف گردد که مشروع خیری در فلان روز عیدی تاسیس یافت پس  
 باید و انابان تحقیق و تحری نمایند که احتیاج ملت در آنروز بچه اصلاحی است و چه امر خیری لازم و  
 وضع چه اتنی از اساس سعادت ملت واجب تا آن اصلاح و آن امر خیر و آن اساس در آن  
 روز تاسیس گردد مثلاً اگر ملاحظه کنند که ملت محتاج تحسین اخلاقی است اساس تحسین اخلاقاً  
 در آنروز تاسیس کنند ملت اگر احتیاج با انتشار علوم دارد و توسعه دایره معارف لازم در  
 اینخصوص فراری بدهند یعنی افکار عموم ملت را منطف بآن امر خیر کنند و اگر چنانچه ملت  
 احتیاج توسعه دایره تجارت یا صنعت یا زراعت دارد در آنروز مباشرت بوسایلی نیاید  
 که مقصود حاصل گردد یا آنکه ملت محتاج بصیانت و سعادت و معیشت ایتم است

از برای سعادت ایام فزاری بدهند و قس علی ذلک ناسیاً تکمید از برای فقرا و  
ضعفا و در ماندگانش تا در آن روز از الفت عموم و اجتماعات عظیمه نتیجه حاصل گردد و پشت  
و مبارکی آن روز ظاهر و آشکار شود باری در این دور بدیع نیز این روز بسیار مبارک است  
باید اجای الهی در این روز بخدمت و عبودیت موفق شوند بایکدیگر در نهایت الفت و محبت  
و یگانگی دست در آغوش شوند و بکمال فرح و سرور بیکدیگر مبارک مشغول گردند و در فکر آن  
باشند که چنین یوم مبارکی نیایع عظیمه حاصل شود و امر و نتیجه و ثمری اعظم از بدایت خلقیت  
زیرا این خلق بچاره از جمیع مواهب الهیه علی الخصوص ایران و ایرانیان بی نصیب مانده اند  
اجای الهی در چنین روزی البته باید بکنت آثار خیریه صورت یابد یا آثار خیریه معنویه بگذارند که آن آثار  
خیریه شمول بر جمیع نوع انسانی داشته باشد زیرا در این دور بدیع هر عمل خیری باید عمومی باشد  
یعنی شمول بر جمیع بشر داشته باشد اختصاص به بیانیان نداشته باشد در جمیع ادوار انبیاء  
امور خیریه تعلق بنفس آن ملت داشت مگر مسائل جزئییه مثل صدقه که تجویز شمول بر عموم داشت  
تا در این دور بدیع چونکه ظهور رحمانیت الهی است جمیع امور خیریه شمول بر جمیع بشر دارد و دیده

استثناء لهذا بر امر عمومی یعنی که تعلق بعموم عالم انسانی دارد آتی است و بر امر خصوصی و

شروعی از شروعات عالم انسانی که تعلق بعموم ندارد محدود است لهذا امیدم

چنانست که اجبای آتی بر یکت از برای عموم بشر رحمت پروردگار

باشند و علیکم البهاء الالبهی

# مطلب ختم

ساجات مبارک

هو الله

ای پروردگار این دوستان باران تو اند و سرست پیمان نهان تو همه پرورده آغوش بخشند  
 شیرخوار سپان دهن خداوند آفرینش اگر ستمند ولی هوشمندند اگر ناتوانند ولی زورمندند  
 چه که تو پشیمانی تو باور مرغانی در جهان کبسان سربلندنا و در ایوان یزدانی جای بده در  
 انجمن بالار و سفید فرما و در آید بگشاد از بخشش آسمانی بهره بخش شب تیره راز فرما و  
 روز نور و ز را فیروز کن توئی توانا و توئی بینا توئی شنوا توئی بیست توئی مرغان

ع ع

# فصل منقلم

یوم هفتم نوروز صعود جهالبارک جبل جبار شش پرده مطلب

## مطلب اول

کتاب عهدی

اگر افعی اعلی از زعفران دنیا عالی است و لکن در خزان توکل و تفویض از برای وراثت جز است

مغوب لا یدل له گذاشتم گنج گذاشتم و بر رخ بفرودیم آییم الله در ثروت خوف سوز

و خطر کمون انظروا انتم اذ کوروا ما انزله الرحمن فی الفرقان و بیل لکل هزیه

لمزة الذی جمع ما لا وعدده ثروت عالم را و فانی نه آنچه را فاما اخذ نماید و تعبیر ببرد

لایق اعتنا نبوده و نیست که علی قدر معلوم مقصود این مظلوم از صل شدن و جلایا

و انزال آیات و اظهار بیانات اخلاص و ناراضیگیه و بغضا بوده که شاید آفاق افنده اهل عالم هنوز اتفاق  
منور گردد و با سبب حقیقی فائز و از افق لوح الهی نیز این بیان لایح و مشرق باید کل باین ظاهر باشند  
ای اهل عالم شمارا وصبت بنمایم با آنچه سبب ارتقاع مقامات ثنات بتقوی الله تمک نمائید  
و بذیل معروف ثبت کنید بر اسی میگویم لسان از برای ذکر خیر است و اگر بگفتار زشت میآید  
عَفَى اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ اِنْ بَدِئَ كُلَّ عِبَادِنَا مِنْ عِنْفٍ لَكُمْ نَعْمَا يَنْدِرُ لَعْنٍ وَمَا يَنْتَكِدُرُ  
به الإنسان اجتناب نمایند مقام انسان بزرگ است چندی قبل این کلام علی از مخزن قلم  
ایسی ظاهر امروز و زبست بزرگ و مبارک آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و میشود  
مقام انسان بزرگ است اگر بحتی در اسی تمک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد انسان حقیقی بناید  
آسَان لَدَى الْوَحْتَنِ مَشْهُورٌ شَمْسٌ وَ قَمَرٌ سَمِعَ وَ بَصَرٌ وَ انْفِمْ اَوْ اخْلَاقٌ مَبْرُورَةٌ مَضِيَّةٌ مَقَامُ شَأْنِ اَعْلَى الْفَعَا  
و آثارش مری امکان بر مقبل البوم عرف قمیص را یافت و بقلب ظاهر بافق اعلى توجه نمود و از  
اهل بار صحیفه حمراء مذکور خذ فذح عینایی یابیبی شَمَّ اشْرَبَ مِنْهُ بِذِكْرِى الْعَزِيزِ  
الْبَدِيعِ اى اهل عالم زهد الهی از برای محبت و اتحاد است و در اسبب عداوت و فتنه

مناسبه نزد صاحبان بصیر و اصل منظر کبر آنچسب حفظ و علت راحت و آسایش عباد است از نظم

اعلی نازل شده و لکن جمال ارض چون مرتبای نفس و بوسند از حکمتهای بالغه حکیم حقیقی غافلند

و بظنون و ادعای نامطمئن و عامل یا اولیاء الله و اماناته طوک مفاخر قدرت و مطالع عزت

و ثروت حقد در باره ایشان دعا کننده حکومت ارض بآن نفوس عنایت شد و غلوب از برای

خود مقرر داشت تراغ و جدال را نشی فرمود نه قبا عظیما فی الکتاب هذا امر الله فی

هذا الظهور الاعظم و عصمه من حکم المحو و زینة بطراز الاشیاب انه هو

العلیم الحکیم مفاخر حکم و مطالع امر که بطراز عدل و انصاف بر زمیند بر کل اعانت آن نفوس

لازم طوبی لیا امراء و العلماء فی البهائم اولئک امنای بین عبادی و مشارف

احکامی بین خلقی علیهم بهائی و رحمتی و فضلی الذی احاط الوجود در کتاب

اقدس در این مقام نازل شده آنچه که از آفاق کلماتش انوار بخشش الهی لامع و ساطع و مشرق است

با انصافی در وجود قوت عظیمه و قدرت کامله کمون و مسور باو و جهت انکار او ناظر بشید

نه باختلافات ظاهریه از او و صیت الله آنکه باید انصاف و افغان و تسبیح هر ترخیص اعظم

باشند انظروا اما انزلناه فی کتابی الاقدس و اذا غیض بحر الوصال و  
 قضی کتاب المبدء فی المثال توجهوا الی من اراده الله الذی نثب  
 من هذا الاصل القدیم معصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده کذلک انظرنا  
 الامر فضلا من عندنا وانا الفضال الکریم قد قدر الله مقام الغصن  
 الاکبر بعد مقامه انه هو الامر الحکیم قد اصطفينا الاکبر بعد الاکبر  
 امور من لدن علیم خیر محبت غصنان بر کل لازم و لکن ما قدر الله لهم  
 حقابی اموال الثانی باغصانی و آفتابی و ذوی قرابتی نوصیکم بتقوی  
 الله و بمعروف و بما ینبی و بما یرتفع به مقاماتکم براسی میگویم تقوی سرور  
 اعظم است از برای نصرت امر الهی و چون دیگر لایق این سرور است اخلاق و اعمال  
 طیبه ظاهره مرضیه بوده و هست بگوای عباد اسباب نظم را سبب پریشانی منهاید و علت  
 انجام و راعت اختلاف سازید امید آنکه احسن بها بکلمه مبارکه قل کل من عند الله  
 ناظر باشند و این کلمه علیا بشایه است از برای اطعاه ناراضینه و بغضا که در قلوب معصود



مکون و محزونست احزاب مختلفه از این کلمه واحد و بنور تمام حقیقی فائز میشوند اِنَّهُ بِقَوْلِ الْحَقِّ

وَبِهْدَى السَّبِيلَ وَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْعَزِيزُ الْجَمِيلُ احترام و ملاحظه اغصان بر کل لایم

لاغر از امر و ارتفاع کلمه این حکم از قبل و بعد در کتب الی مذکور و مسطور طوبی لمن فاز بما ائیر

بِهِ مِنْ لَدُنْ اِمْرِ قَدِیْمٍ وَبِحُجْنِ احْتِرَامِ حَرَمِ وَاٰلِ اَسْتِهٖ وَاقَانِ وَتَسْبِیْنِ وَنَوْصِیْمِ

بِخِدْمَةِ الْاُمَّمِ وَاِصْلَاحِ الْعَالَمِ از ملکوت بیان مقصود عالمیان نازل شد آنچه که سب

حیات عالم و نبات اتم است نصیاح قلم اعلی را بگوش حقیقی اصفا

نَابِدِ اِنَّهَا خَيْرٌ لَّكُمْ مِمَّا عَلٰی الْاَرْضِ

بِهَدٰی بِذٰلِكَ كِتَابِ الْعَزِيزِ

الْبَدِيعِ

## مطلب دوم

سورة الفصن (۱) و لوح مبارک مریم (۲)

هُوَ الْبَاقِي فِي الْآيَاتِ الْاَلَهِيَّةِ

اِنَّ اَمْرَ اللّٰهِ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ لَّخَبِيرٌ  
 قَدْ نَزَّلَتْ جُنُودُ الْوَحْيِ بِرَايَاتِ الْاِلَهَامِ عَنْ سَمَاءِ الْوَجْهِ بِاسْمِ اللّٰهِ الْمَقْتَدِرِ  
 الْقَدِيرِ اِذَا يَفْرَحَنَّ الْمُوْحِدُونَ بِنَصْرِ اللّٰهِ وَسُلْطَانِهِ وَالْمُنْكَرُونَ جَبَدِ

(۱) سورة الفصن از قلم جمالبارک جل جلاله باغزاز میرزا عبدالرضا مستوفی خراسان برادر مرحوم مؤمن و تسلطه سبز داری  
 وزیر خراسان نازل گردیده است

(۲) مریم بنت عبدالمبارک و ضلع حاجی میرزا رضا قلی لقب بکیم برادر جمالبارک است و خواهر مریم فاطمه حرم بخت  
 جل جلاله بوده و لوح متعدد و زیارتنامه باغزاز مریم از قلم مبارک طلعت غلت نازل شده و معاش عذاته بکیم است

فِي إِضْطِرَابٍ عَظِيمٍ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ عَن رَحْمَةِ اللَّهِ بَعْدَ الَّذِي  
 أَحَاطَ بِ الْمَكْنَاتِ عَمَّا خَلَقَ بَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ أَنْ لَا تَسْبُدُوا  
 رَحْمَةَ اللَّهِ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ وَلَا تَحْرِمُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْهَا وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّهُ عَلَىٰ  
 خُسْرٍ عَظِيمٍ مَثَلُ الرَّحْمَةِ مِثْلُ الْآيَاتِ إِنَّمَا نَزَّلَتْ مِنْ سَمَاءٍ وَاحِدَةٍ  
 وَيَسْقُونَ الْمُؤْمِنُونَ مِنْهَا خَمْرَ الْحَيَاةِ وَالشُّرْبُوكُونَ يَشْرَبُونَ مِنْ مَاءٍ  
 الْحَمِيمِ وَإِذَا بَدَأْنَا عَلَىٰ عَلَيْهِمُ آيَاتُ اللَّهِ لَتَشْعِلُنَّ فِي صُدُورِهِمْ نَارًا الْبَغْضَاءِ  
 كَذَلِكَ بَدَّلْنَا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَكَانُوا مِنَ الْغَافِلِينَ أَنْ دَخَلُوا  
 بِأَقْوَمِ فِي ظِلِّ الْكَلِمَةِ ثُمَّ اشْرَبُوا مِنْهَا رَحِيقَ الْمَعَانِي وَالْبَيَانَ لِأَنَّ فِيهَا  
 كَيْزٌ كَوْثَرُ السُّبْحَانِ وَظَهَرَتْ عَنْ أَقْ مِثْيَةِ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنِ بِأَنْوَارِ  
 بَدِيحٍ قُلْ قَدْ أَنشَبَ بِحَرِّ الْقَدِيمِ مِنْ هَذَا الْبَحْرِ الْأَعْظَمِ فَطَوَّبُ  
 لِمَنْ اسْتَفْرَفَ فِي شَاطِئِهِ وَيَكُونُ مِنَ الْمُسْتَفْرِقِينَ وَقَدْ أَنشَبَ مِنْ

سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى هَذَا الْهَيْكَلِ الْمُقَدَّسِ الْأَبْيَ غُصْنُ الْقُدْسِ فَهَيْئًا  
 لِمَنْ اسْتَظَلَ فِي ظِلِّهِ وَكَانَ مِنَ الرَّاقِدِينَ قُلْ قَدْ نَبَتْ غُصْنُ الْأَمْرِ  
 مِنْ هَذَا الْأَصْلِ الَّذِي اسْتَحْكَمَهُ اللَّهُ فِي أَرْضِ الْمِيثَةِ وَارْتَفَعَ  
 فَرَعُهُ إِلَى مَقَامِ أَحَاطَ كُلُّ الْوُجُودِ فَنَعَالَى هَذَا الصَّنْعُ الْمُعَالَى الْمُبَارَكُ  
 الْعَزِيزُ الْمُسَبِّحُ إِنَّ يَا قَوْمِ تَقَرَّبُوا إِلَيْهِ وَذُقُوا مِنْهُ أَمْثَارَ الْحِكْمَةِ وَ  
 الْعِلْمِ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ عَلِيمٍ وَمَنْ لَمْ يَذُقْ مِنْهُ يَكُونُ عَمْرًا مَاعِنًا  
 نِعْمَةَ اللَّهِ وَلَوْ بَرَزَتْ كُلُّ مَاعِلَى الْأَرْضِ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ  
 قُلْ قَدْ فَضَّلَ مِنْ لَوْجِ الْأَعْظَمِ كَلِمَةً عَلَى الْفَضْلِ وَزَيَّنَهَا اللَّهُ بِطَرَازِ  
 نَفْسِهِ وَجَعَلَهَا سُلْطَانًا عَلَى مَنْ عَلَى الْأَرْضِ وَأَيَّةَ عَظَمَتِهِ وَأَقْبَادِهِ  
 بَيْنَ الْعَالَمِينَ لِيُجْعِدَنَّ النَّاسَ بِهِ رَبَّهُمُ الْعَزِيزُ الْمُقْتَدِرُ الْحَكِيمُ  
 وَيُبَيِّنَنَّ بِهِ بَارِئُهُمْ وَيُقَدِّسَنَّ نَفْسَ اللَّهِ الْقَائِمَةَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ  
 إِنْ هَذَا الْإِنْتِزِيلُ مِنْ لَدُنْ عَلِيمٍ قَدِيمٍ قُلْ يَا قَوْمِ فَاشْكُرُوا لِلَّهِ

لِظُهُورِهِ وَإِنَّ لَهُوَ الْفَضْلُ الْأَعْظَمُ عَلَيْكُمْ وَنِعْمَةُ الْأَنْبِيَاءِ لَكُمْ وَبِهِ يَحْيَى كُلُّ  
 عَظِيمٍ رَمِيمٍ مَنْ قَوَّجَهُ إِلَيْهِ فَقَدْ تَوَجَّهَ إِلَى اللَّهِ فَمَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَقَدْ  
 أَعْرَضَ عَنِ جَمَالِي وَكَفَرَبِرْهُنِي وَكَانَ مِنَ الْمُسْرِفِينَ إِنَّهُ لَوَدَّعَاةُ  
 اللَّهِ بَيْنَكُمْ وَأَمَانَةٌ فِيكُمْ وَظُهُورُهُ عَلَيْكُمْ وَطَلُوعُهُ بَيْنَ عِبَادِهِ الْمُقَرَّبِينَ  
 كَذَلِكَ أَمَرْتُ أَنْ أُبَلِّغَكُمْ رَسُولَةَ اللَّهِ بِأَرْبَابِكُمْ وَبَلَّغْتُمْ بِمَا أَمَرْتُ بِهِ  
 إِذَا شَهِدَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ ثُمَّ مَلَئْتَهُ وَرَسُولُهُ ثُمَّ عِبَادُهُ الْمُقَدَّسِينَ  
 أَنْ اسْتَشْفِقُوا رَأْحَةَ الرِّضْوَانِ مِنْ أَوْرَادِهِ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُحْرُومِينَ  
 أَنْ اغْتَابُوا فَضْلَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَلَا تَحْتَجِبُوا عَنْهُ وَإِنَّا قَدْ بَعَثْنَا عَلَى  
 هَيْكَلِ الْإِنْسَانِ قَبَارِكَ اللَّهُ مُبْدِعُ مَا يَشَاءُ بِأَمْرِهِ الْمُبْرَمِ الْحَكِيمِ  
 إِنَّ الَّذِينَ يَنْهَوْنَ أَنْفُسَهُمْ عَنْ ظِلِّ الْفُصْنِ أُولَئِكَ تَاهُوا فِي الْعَرَاءِ  
 وَأَحْرَقَتْهُمْ حَرَارَةُ الْهَوَى وَكَانُوا مِنَ الْهَالِكِينَ أَنْ أَسْرَعُوا يَا قَوْمِ  
 إِلَى ظِلِّ اللَّهِ لِيَحْفَظَكُمْ عَنْ حَرِّ يَوْمِ الذِّبْيِ لَنْ يَجِدَ أَحَدٌ لِنَفْسِهِ ظِلًّا وَلَا

مَا وَى الْأَظْلَلَ اِيْمِيهِ الْغَفُورِ الرَّحِيمِ    اِنْ اَلْبَسُوا يَا قَوْمِ ثُوبَ الْاِيْتِقَانِ  
 لِيَحْفَظَكُمُ عَنْ رَمِي الظُّنُونِ وَالْاَوْهَامِ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي هَذِهِ  
 الْاَيَّامِ الَّتِي لَنْ يُوَفِّيَنَّ اَحَدٌ وَلَنْ يَسْتَقِرَّ عَلَى الْاَمْرِ اِلَّا بِاِنْ يَنْقَطِعَ عَنْ كُلِّ  
 مَا فِي اَيْدِي النَّاسِ وَيَسُوِّجَهُ اِلَى مَنْظَرٍ قَدِيسٍ مُبِيرٍ    يَا قَوْمِ اتَّخِذُوا  
 الْحَبِيبَ لِانْفُسِكُمْ مُعِينًا مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَتَتَّبِعُوا الطَّاعُونَ رَبَّائِن دُونِ  
 رَبِّكُمْ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ    دَعُوا يَا قَوْمِ ذِكْرَهُمَا ثُمَّ خُذُوا كَاسَ الْحَبْوَانِ  
 بِاِيْمٍ وَرَبِّكُمْ الرَّحْمٰنِ تَا اللّٰهُ بِفَطْرَةٍ مِنْهَا يَحْيٰى الْاِمْكٰنُ اِنْ اَنْتُمْ مِنَ الْعٰلَمِيْنَ  
 قُلِ الْيَوْمَ لَا اَعْلٰمَ لِاَحَدٍ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ وَلَا مَهْرَبَ لِنَفْسٍ اِلَّا اللّٰهُ وَهٰذَا هُوَ  
 الْحَقُّ وَمَا بَعْدَ الْحَقِّ اِلَّا الضَّلٰلُ الْمُبِيْنُ    وَلَقَدْ حَتَمَ اللّٰهُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ  
 اِنْ يَبْلُغُوا اَمْرًا عَلَى مَا يَكُوْنُ مُسْتَطِيْعًا عَلَيْهِ كَذٰلِكَ قُدِّرَ الْاَمْرُ مِنْ  
 اِصْبٰعِ الْقُدْرَةِ وَالْاَقْتِدَارِ عَلَى الْوٰجِعِ عَزِيزِ حَفِيْظٍ    وَمَنْ اَحْبٰى نَفْسًا  
 فِيْ هٰذَا الْاَمْرِ كَمَنْ اَحْبٰى الْعِبَادَةَ كُلَّهُمْ وَيَبْعَثُهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِيْ رِضْوَانٍ

الْأَعْدِيَّةِ بِطِرَازِ نَفْسِهِ الْمُهَيَّمِينَ الْعَزِيزِ الْكَرِيمِ وَإِنَّ هَذَا نُصْرَتُكُمْ وَرَبِّكُمْ  
 وَمِنْ دُونِ ذَلِكَ لَنْ يَذُكُرَ عِنْدَ اللَّهِ رَبِّكُمْ وَرَبِّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ  
 وَإِنَّكَ أَنْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَنْ أَسْمِعُ مَا وَصَّيْنَاكَ فِي اللُّوحِ ثُمَّ ابْتَغِ فَضْلَ رَبِّكَ  
 فِي كُلِّ حِينٍ ثُمَّ انْشُرِ اللُّوحَ بَيْنَ يَدَيْ الَّذِينَ هُمْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَأَيَّانِيهِ لِيَبَيِّنَ  
 مَا فِيهِ وَيَكُونَنَّ مِنَ الْمُحْسِنِينَ قُلْ يَا قَوْمِ لَا تَقْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَلَا تَجَادِلُوا  
 مَعَ النَّاسِ لِأَنَّ هَذَا الرُّبُكُنُ شَانَ الَّذِينَ هُمْ اتَّخَذُوا فِي ظِلِّ دَرَجَةٍ مَقَامًا  
 كَانَ عَلَى الْحَقِّ آمِينَ وَإِذَا وَجَدْتُمْ عَطْشَانًا فَاسْقُوهُ مِنَ الْكُوْثِرِ وَ  
 التَّسْنِيمِ وَإِنْ وَجَدْتُمْ ذَاتَ أُذُنٍ وَاعْيَةٍ فَاتْلُوا عَلَيْهِ آيَاتِ اللَّهِ الْمُتَنَادِرِ  
 الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ أَنْ افْتَحُوا اللِّسَانَ بِالْبَيَانِ الْحَسَنَةِ ثُمَّ ذَكُرُوا النَّاسَ  
 إِنْ وَجَدْتُمُوهُمْ مُقْبِلًا إِلَى حَرَمِ اللَّهِ وَالْأَدْعُوهُمْ بِالنَّفْسِ ثُمَّ انْزُكُواهُمْ  
 فِي أَصْلِ الْجَعِيمِ إِيَّاكُمْ أَنْ تَنْشُرُوا الثَّالِيَةَ الْمَعَانِي عِنْدَ كُلِّ أَكْبَعِ عَقِيمٍ  
 لِأَنَّ الْأَعْمَى يَكُونُ مَحْرُومًا عَنْ مُشَاهَدَةِ الْأَنْوَارِ وَلَنْ يَفْرُقَ الْحَجَرَ

مِنْ لَوْلُو قُدْسِ شَمِينِ اِنَّكَ لَو تَلَقَى عَلَى الْحَجَرِ الْفَسْفَسَةِ مِنْ اَبَاتِ  
 عَزِيذِ بَيْعِ هَلْ يَفْقَهُ فِي نَفْسِهِ اَوْ يُؤَثِّرُ فِيهِ لِاَفُورَتِكَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 وَلَوْ تَقَرَّرَ كُلُّ الْاَبَاتِ عَلَى الْاَصَمِّ هَلْ يَسْمَعُ مِنْهَا حَرْفًا لِاَفُوجَمَالِ عِزِّ  
 قَدِيمِ كَذَلِكَ الْقَيْنَاكَ مِنْ جَوَاهِرِ الْحِكْمَةِ وَالْبَيَانِ لِيَتَكُونَ نَاطِلًا إِلَى  
 شَطْرَتِكَ وَتَنْقَطِعَ عَنِ الْعَالَمِينَ وَالرُّوحُ عَلَيْكَ وَعَلَى الَّذِينَ هُمْ اسْتَفْرَا  
 عَلَى مَقَرِّ الْقُدْسِ وَكَانُوا فِي مَرِيضَةٍ عَلَى اسْتِغَامَةٍ

### مِیْنِ

لوح مبارک مریم فولدتک

هوالمخزون فی حربی

ای مریم منظورتم منظوم است اسم اولم را از لوح امکان مخونوده و از سحاب قضا امطار بلانی کل عین

براین حال مین باریده افراج از وطن سبی جز حب محبوب نبوده و دوری از دبارم علی

جز رضای مقصود نه موارد قضایای الهی چون شمع روشن و غیر بودم و در مواقع بلایای



ربانی چون جبل ثابت در نظورات فصلیه ابر بارند و بودم و در اعدای سلطان احد به شرف فرزند  
 شئونات قدرتم سبب حسد اعدا شد و پروزات حکمت غل اولی البغضای حج شامی در مقعد  
 امن نیاسودم و حج صحیحی بر احوال از فرایش سر بر نه هشتم قسم بحال حق که حسین بر مغلوبیتم گرفت  
 و خلیل از دردم خود را بنا را نکند اگر درست مشا به نمانی عیون غفلت خلف سراق عصمت  
 گریبان است و النفس عزت در یکن رفت نالان و یثهد بذک لسان صدق  
 منبع ای مریم از ارض طابعد از ابتلای لایحی عبرانی عرب با مرغالیم عجم وارد شدیم و از غل  
 اعدای غل اجاب مبتلا گشتم و بعد الله یعلم ما و رد علی ما انک از بیت و آنچه در او بود و  
 از جان و آنچه منقلب با و گذشته فرزا و اعدا هجرت اختیار نمودم و سر سحر امای تسلیم نهادم  
 بقسی سفر نمودم که جمیع در غزبتم گریستند و جمیع شبا بر کربنم خون دل بیاریدند بطور سحر انوار نشستم  
 و با وحوش ترا مجالس گشتم و چون برق روحانی از دیبا فانی گذشتم و در سزا و اقل از ماسوئی  
 احزاز جستم و از غیر او چشم برداشتم که شاید نار بغض ساکن شود و حرارت حد بیفرد ای مریم  
 اسرار انسی را اظهار نشاید در موزات ربانی را اجبار محبوب نه و مقصود از اسرار کوز مستوره

وَنَفْسٍ مَّقْصُودَةٍ لَّا يَغْفِرُ تَاللَّهِ حَمَلْتُ مَا لَا يَحْمِلُهُ الْأَجَادُ وَلَا الْأَمْوَاجُ وَلَا الْأَشْجَارُ وَلَا

مَآكِنَ وَلَا مَا يَكُونُ      در این مدت مهاجرت احمدی از اخوان و غیره استفساری از این امر ننموده بلکه

خیال ار در آن هم نداشته مع آنکه اعظم بود این امر از خلق سموات و ارض فوالله نفسی فی

سَفَرِي لِيَكُونَ خَيْرًا مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ      باینکه آن هجرت حقی بود اعظم و برحانی بود

اتم و اقوم علی صاحب بصر باید تا بسطر اکبر ملاحظه نماید بی بصر از حسن جمال خود محروم است

تا چه رسد بحال قدس معنوی نقل از مظل چه ار در آن نماید و مستی کل از لطیف اول چه فهم کند تا آنکه

قضای الهی بعضی از عباد و روحانی را بفکر غلام کفانی انداخت با دست اسکاتیب از همه جا و

کس در جستجو افتادند و در کف جلی نشان از این بی نشان یافتند وَ آيَةٌ لِّمَن كَانَ عَلَىٰ

صِرَاطٍ قَدِيسٍ مُسْتَقِيمٍ      قسم آفتاب حقیقت صمدانی که از حضور و اردین این مجور مسکین مهوش

و شجر شد بقسیر از ذکر آن این قلم عاجز و ناقص است شاید که قلم جدیدی از خلف عالم قدم بریزد

خراند و خرق استار نماید و اسرار را بصدق مبین و حق یقین اظهار نماید و بابت لسانی بر بیانی

آید و لئالی رحمان را از صفی صحت بیرون آورد وَلَيْسَ هَذَا عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ بَارِي

ختم اسرار را یافتار شود و لکن لا یعقل الا العاقلون بل المنقطعون تا آنکه نیز آفاق برآ

راجع شد نفسی چند مشاهده شد بی روح و پزیرده بلکه منقود و مرده حرفی از امرات مذکور نبود و قلبی

مشهوره لکن این بنده فانی در مراقبت امرات و ارتفاع او بقسمی قیام نمود که گویا قیامت

مجدد اقامت شد چنانچه ارتفاع امر در شهری ظاهر و در بر بدی مشهور ارتفاعیکه جمیع ملوک به دارا

و سلوک عمل نمودند ای مریم قیام این عجد در مقابل اعداء از جمیع فرق و قبایل سب از دیار

حد اعدا شد بشانیکه ذکر آن ممکن و منصوره کذلک قَدْ مَن لَدُنَّ عَزِيزٍ قَدِيْرٍ

ای مریم فم قدم میفرماید که از اعظم امور نظیر قلب هست از قل اسوی الله قلبت را از غیر دست

مقدس کن تا قابل بساط انس شوی ای مریم از تقیید تعقید بغضای خوش تجربه وارد شو

دل را از دنیا و آنچه در دست بر دار تا سلطان دین فائز شوی و از حرم رحمانی محروم نگری

و بقوت انقطاع حجاب هم را خرق کن و در کمن قدس بعین در آ ای مریم بک شجر احدی

ورق و صد هزار ثمر مشهود و لکن جمیع این اوراق و اثمار بگفتی از ارباب خریف و شستامند

و منقود شوند پس نظر را از اصل شجره ربانیه و غصن سدره عذوه صدانیه منحرف نما و لفظ

و بجز نما که در محل خود سلطان وقار و سکون ساکن و مستریکت و لکن از جنوب نیم اراده محبوب بیروال  
 امثال و اشکال لایحسی بر وجه بحر ظاهر و جمیع این امواج مغایر و مخالف شده میشوند و حال جمیع آنها  
 با امواج مشغول و از افتد ابر بحر البهار که از هر حرکت و آیات فخر ظاهر محبوب گشته اند ای مریم بانفس رحمان  
 مؤانس شو و از بجا است و همانست شیطان در حفظ عصمت منان مقرر کرده که شاید به لطافت آتشی تو را از  
 مسالکت نفسانی بقضای عزت باثباتی کشاند ای مریم از اطلال خانه شمس عزت باقیه راجع شود و جمیع  
 اطلال بوجود شمس باقی و متحرک بقسی که اگر در آنی اخذ نمایند فرماید جمیع بخیمه عدم راجع شوند و بی  
 حسرت و ندامت که نفسی بمظاهر فانی مشغول شود و از مطلع قدس باقی ممنوع ماند ای مریم قدر این  
 ایام را داشته که عنقریب غلام روحانی را در سراق امکانی نپسندی و در جمیع اشیا، آثار حزن و اناطه  
 غانی فسوف تَضَعُ اَنَامِلَ الْحَسْرِ بَيْنَ اَنْبَاكِمْ وَلَنْ نَجِدُ وَالْغُلَامَ وَلَوْ تَجَسَّوْا فِي  
 اَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَكَذَلِكَ نُزَلُّ الْاَمْرَ مِنْ مَلَكُوتِ عَزِي عَلَيَّا بِي  
 زود است که اناطه وجود از حسرت غلام در زمان مینی و در تمام آسمانها و زمینها و در  
 نماید و بلقای غلام فائز نشود باری امر بمقامی فتی شد که این عبد اراده خروج از این باجوج

نموده مستقر از کل جزئیات آنی که لابد باید با عید باشند حتی ضد محرم را هم همراه غیریم تا بعد خدا چه  
 خواهد غلام حرکت بنماید در حالتیکه معین فطرت ربوبی من است و مصاحب ذرات قلب و  
 اینم ظلم و مونسیم عالم و جنم تو کلم و حریم اعتمادم کذالک القینا علیک من اسوار  
 الامر لکنونن من العارین ای مریم جیب مباح عالم و انهار جار به آن از چشم غلام است  
 که بیست غلام ظاهر شده و بر مظلومیت خود گریست باری این جان و سر را فی آزل لآذنا  
 در راه دوست دادیم و هر چه واقع شود بان راضی و شاکریم وقتی این سر بر سرستان بود  
 و وقتی در دست شمر وقتی در مارم انداختند و وقتی در هوایم معلق آویختند و کذالک فعلوا  
 بنا المشرکون باری ای مریم این لوح را بناله بدیعه و گریه ربیبیه نام نهادیم و نزد تو ارسال  
 داشتیم تا براحت توجه نمائی و در جزئیات جمال قدم شریکت باشی و دیگر آنکه چون جناب بابا  
 در سنه اولیه در حضور بودند بر بعضی از امور مطلعند انشاء الله روح القدس صدق و یقین  
 لسان او نطق مینماید و بر شکی از قضیه غلام عالم میشود خستی خانم و صفری خانم را ذاکریم

## مطلب سوم

نطق مبارک حضرت عبد الباقی جل شانه رابع بمصائب جمال مبارک جل جلاله

هو الله

امروز پنجم قدری از مصائب جمال مبارک برای شما بیان کنم در سال سوم ظهور یک کوزه

جمال مبارک را در طران حبس نمودند فردا جمعی از امرای و وزراء دولت اعتراض کردند و وساطت

نمودند جمال مبارک بیرون آمدند بعد در سفر از نذران وقتی که رو بقلعه شج طبرسی تشریف می بردند

شبانه جمعی سوار ریختند و جمال مبارک را با یازده نفر گرفتند بردند بشرآمل روزی جمیع علماء در

مسجد مجتمع شدند و جمال مبارک را حاضر کردند و احسن شرآمل نیز جمع شدند هر صنفی با اسلحه ای

نخار با تیشه قصاب با ساطور زارع با سیل و کلنگ مقصودشان این بود که بیست اجزاء جمال

مبارک را شهید نمایند طم اشروع بسؤالات علیه نمودند پرسوالی کردند جواب کافی شافی  
 شنیدند جمال مبارک حقیقت ظهور را با دانه و براهین ثابت فرمودند علما عاجز تا ندند در صد آورده  
 که از نوشتهات چیزی بدست آرند لوحی از الواح نقطه اولی از حیب یکی از خادمان جمال مبارک  
 که موسوم بملا باقر بود در آورده در آن لوح یک فقره از بیانات حضرت امیر مؤمنان علیه السلام  
 بود که میفرماید **مَحْوُ الْمَوْهُومِ وَصَحْوُ الْمَعْلُومِ** ملا علیجان که یکی از علمای آملی بود صد را بخند  
 بلند کرد گفت فضیلت باب معلوم شد کسکه صحرا ابعاد بنویسد دیگر مرتبه علمش معلوم است  
 صحو باید بسین نوشته شود باب فطنت نوشته جمال مبارک فرمودند جناب آخوند شاخاگر دید  
 و نغصید بدین عبارت کلام حضرت امیر مؤمنانست در جواب کبیل ابن زیاد نخعی در وقتی  
 که از آنحضرت سؤال از حقیقت بنیاید چند فقره جواب میفرمایند در مرتبه عرض میکند  
**يَا نَانَا اَنْكُمِ مِيفْرَايِنْدُ مَحْوُ الْمَوْهُومِ وَصَحْوُ الْمَعْلُومِ** یعنی کسکه طالب فهم حقیقت و وصول  
 بحق است باید قلب را از موهومات و سموعات تعالی پاک و مقدس نماید و ناظر شود  
 با آنچه مظهر ظهور میفرماید از موهوم بگذرد و بمعلوم ناظر گردد در وقت ظهور رسول الله بود و نصیحت

برگاه موبومات و سموعات خود را گزارد و بود و با آنحضرت ناخر شده بودند بحقیقت میر رسیدند  
 این کلمه محو بعد از معنی هوشیاری است و سهو بسین یعنی فراموشی و غفلت است بسیار فرق است  
 ابین این دو کلمه شامه سو نوید و غفلت گردید این عبارت صحیح نوشته شده

چون این بیانات در مجمع حضور خواص و عام از لسان مبارک ظاهر شد جمع بهوت شدند و  
 جل آن مجتهد واضح شد و کل دانستند که آن آخوند از علم عاری و بری است این فقره بسیار بر  
 علما گران آمد و دانستند که اگر جمال مبارک چند مجلس در طلاء عام بیانات بفرایند اکثر ضلوع تصدیق  
 ایشان خواهند نمود لذت متفق شدند که حکم بر قتل جمال مبارک دهند میرزا تقیخان حاکم آمل از این طرف  
 بسیار خائف و پریشان شد ملاحظه کرد اگر چنین امری واقع شود میان قبیله نوری و لاریجانی که دو  
 طایفه بزرگ دار المرزند نامند حرب قتال تا ابد باقی خواهد ماند لذا با خاطرش رسید که محض تشفی قلوب  
 علماء و تسکینشان از تسمی بجمال مبارک وارد آورد امر داد جمال مبارک را چوب بسته بقدری زدند که از پای  
 مبارک خون جاری شد بعد از آن آوردند در مسجد پهلوی دیواری نشاندند که نزدیکت بخانه بود  
 میرزا تقی خان چند نفر از آدمهای خود را نیز آوردند بود آند یوار را از پشت خراب گشتند و بعضی



اینک دیوار خراب شد جمال مبارک را روی دست بردند بماند حاکم گاشکان حاکم نیز چنین کردند  
 و جمال مبارک را از میان آنجماعت بسرعت تمام بردند بماند میرزا تقیخان و آنجا ره خلق خوبستند از نظر  
 بیابند جمال مبارک را بماند رسانند و در ب خانه را بستند و از بالای بام فراسهای حاکم مردم را ممانعت  
 نموده بر نخوی بود متفرق ساختند و این تدبیر حاکم سبب شد که علما نتوانستند جمال مبارک را آنروز نقل  
 رسانند بعد از چند روز دیگر جمال مبارک بطهران توجه فرمودند و در سنه هشت از خود نقطه اولی  
 جمال مبارک را در طهران در زندانی حبس نمودند که در روز ابد آروشستانی نداشت و نهایت تضییق  
 نموده یعنی بد بجهت سخت گرفته بودند که بوصف نیاید پاهای مبارک در کند بود و بزنجیر بسیار سنگین بود  
 کردن مبارک آن بزنجیر بغدادی سنگین بود که سر مبارک را میآورد بر زمین چوب دو شاخه باید زیر  
 بزنجیر بزنند لباس مبارک را گرفته بودند کلاهند کهنه پاره که کلاه نداشت بر سر مبارک گذارده بودند  
 جمال مبارک چهار راه در آن محبس با آنحال بودند بعد از حبس بیرون آوردند و به بغداد سرگون نمودند  
 در بغداد یازده سال تشریف داشتند دو سال بکرستان سفر فرمودند باقی را در بغداد در آن  
 یازده سال جمیع اعدا در نهایت عداوت و بغضا بودند لکن جمال مبارک در نهایت بشاشت و



در قصر بادوربین تماشای اطراف بیابان می نمود دید شخصی با لباس سفید در سر نپئی نشسته و روز بزرگ  
 باز بادوربین تماشا می نمود دید همان شخص در تپه نشسته روز سوم نیز همین تپه آن شخص را دید دانست که  
 او را حاجی است فرستاد او را بیاورند پرسیدند از او تو کیستی چرا در اینجا نشستی ای گفت من نامه  
 از شخص بزرگی بجهت سلطان آورده ام خوبستند نامه را از او بگیرند گفت باید خودم بدست شاه بروم  
 او را بردند حضور شاه شاه از او پرسید تو کیستی چه در دست داری گفت این نامه است از  
 بسا الله بجهت شاه آورده ام شاه نامه را گرفت و گفت او را نگاه دارند او را بردند صبر کردند  
 گفت از او پرسید رفقای تو کیانند پرسیدند در جواب گفت من کسی را نمی شناسم و رفیقی ندارم  
 سه روز او را با انواع عذاب و زجر کردند ابد اسم نفسی را نگفت در حالتیکه او را داغ می کردند  
 عکس او را گرفته روز سوم شهیدش کردند شاه آن نامه را فرستاد نزد علی که جواب آنرا بنویسند  
 بعد از چند روز علی گفت این شخص دشمن شماست شاه گفت من میدانم که دشمن من است من  
 میگویم شما جواب مطالب او را بنویسید جواب نوشتند شاه متغیر شد گفت من اینقدر علی را احترام  
 میکنم انعام میدهم که چنین روزی جواب چنین نامه بنویسند حال آنها چنین جواب میگویند

و جمال مبارک در آن لوح میفرمایند این امر از روش بیرون نیست یا حق است یا باطل شاعلا را حاضر  
 کنید و مرام بخوانید تا با آنها صحبت بداریم اگر حقت تصدیق کنید اگر باطل است هر چه بخواند اجرا  
 داید در آن لوح ناصرالدین شاه رضای فرمودند میفرمایند بسطت و دروزه مغرور باش چه  
 قدر سلاطین آمدند و جمیع رفتند و از آنها اثری باقی نماند این امر امراته است نوختوانی مقاومت  
 کنی منع غنائی امراته را هیچکس مقاومت نتوانسته و تو هم نمیتوانی و عنقریب امر آلی بلند خواهد شد  
 شرق و غرب را احاطه خواهد نمود رضای آلی را قبول نکرد بهمان غرور باقی ماند تا از این عالم رفت  
 باری جمال مبارک در این سخن بودند لکن در نهایت عزت بودند مثل صبر سابرین نبود ابد آنکسی استغنی  
 نمودند نامورین بمانند رجا میگردد مشرف شوند قبول نمیفرمودند متصرف حکا پنج سال رجا و آنک  
 کرد مشرف شود از آن نفرمودند چندی گذشت بردت میخواستند بیرون تشریف ببرد میروند حتی  
 در قصر که تشریف داشتند اوقات عروسی آقا سید علی متصرف و جمیع نامورین از عکا بقصر که نیم زنگی  
 عکا است آمدند و جمال مبارک از آنها احوال پرسی هم نفرمودند این بود خلاصه بلا با و زحمات

و حبیبهای جمال مبارک و سلامت

## مطلب چهارم

خطابه مبارک که در اسکندریه راجع بعظمت امر جمال قدم جل جلاله

در لیل ۱۹ جون سنه ۱۹۱۳ در پورت سعید در زیر خیمه مسافین فرموده جلی امر عظیمی است در پورت سعید  
 چنین مجلس عظیمی عقد شده خوبست لولک سراز خاک بیرون آرد و بیسند که چگونه رایات آیات  
 حق بن گشته و اعلام ظالمان سزگون شده در بعد از شیخ عبدالحسین مجتهد بروقت فرصتی می یافت  
 خفیا الفاتمی میکرد ولی جمال مبارک جواب میفرمودند از جمله القاءات او این بود شبی بهمرزبان  
 خویش گفت که در خواب دیدم که پادشاه ایران در زیر قبه ای نشسته بمن گفت جناب شیخ سلطان باش  
 که شمشیر بهائیان را قطع و قمع نماید و بر آن قبه آیه آلکرمی بخط انگلیزی نوشته شده بود جمال مبارک  
 بواسطه زین العابدین خان فخرالدوله پیغام فرمودند که این خواب رؤیای صمد قوهت زیرا

آیه یکی همان آیه الکرسی بود و لولم یخط انکیزی بود یعنی این امر بیانی همان امرائی سلامت و لکن  
خط تغییر کرده یعنی لفظ تغییر کرده و لکن همان حقیقت و معنی است اما آن قبله این امراته است آن  
مخط و مستولی بر پادشاه و پادشاه در ظل او و البته او غالب است حال شاه و شیخ کجاست که  
بینه در پورت سعید اقلیم مصر چنین جمعیتی در برابر این خیمه تشکیل یافته است ناشاکند چه خیمه خوبست  
خیلی مشکل است مخالفین خواستند امراته را محو نمایند اما امرائی بلندترند یهدون ان یطغوا  
نور الله یا فواهیهم ویابی الله الا ان یتیم نورمه زیرا خدا امرش را ظاهر و نورش را باهر  
و فیضش را کامل بنیاید خلاصه چیزی نگذشت که بعد از زلزله در آمد جمعی از علما از جمله میرزا علی نقی و  
سید محمد و شیخ عبدالحسین و شیخ محمد حسین این مجتهدین شخصی شیراز علما که مستی میرزا حسن محمود  
انتخاب کردند بحضور مبارک فرستادند و بواسطه زین العابدین خان فخرالذوله مشرف شد اول  
سئالات علیه نمود و جوابهای کافی شنید عرض نمود که در مسند علم مستم و محقق است به یکس حرفی  
ندارد جمیع علما معترف و قانعند لکن حضرات علما فرستادند که امور عارفی العاده ظاهر شود  
ناسیب اطمینان قلب آنان گردد فرمودند بسیار خوب ولی امرائی لمعه صبیان نیست چنانچه

در قرآن از لسان معترضین میفرماید و قالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الأرض ينبوعا  
 أو يكون لك بيت من ذهب وخرق و بعضی گفته او تانی بالله و الملائكة قبيلا و بعضی  
 گفته او ترقی الی السماء ولن نؤمن لرؤیتك حتى تنزل علينا كتابا و جبرئیل  
 اینها میفرماید قل سبحان ربی هل كنت الا بشرا رسولاً ما آمن بسکون خلی خوب  
 ولی شایع است که میگویند معین کنید که اگر ظاهر شد برای ایشان شبیه بنیاد نبویسد و هر کس  
 نماید آنوقت من بک شخص را میفرستم تا آن سجزه را ظاهر نماید میرزا حسن عمو فایز شد و گفت  
 دیگر حرف نماند دست مبارک از او بر بوسید و رفت و بعدا گفت ولی علما قبول نکردند که شاید  
 این شخص ساحر باشد هر چه گفت ای مجتهدین شما را فرستادید و خود چنین خواستید ما را رسوا نموده  
 فایده بخشید جمیع از این قضیه خبر دارند بعد از چندی بکران شاه رفت و قضیه را بنامه در مجلس  
 عماد الدوله حاکم کران شاه نقل کرد و چون میرزا غوغای درویش که سیرا نومن بود و عماد الدوله  
 مرید او و در مجلس حاضرند تفصیلا شنیدند به بغداد و سایر اطراف مرفوم نمود و همچنین میرزا حسن  
 مشارالیه در طهران در مجلس میرزا مسجد خان وزیر دول خارجه این قضیه را بنامه نقل نمود و چون

برزاری خانی مرحوم حضور داشتند تفصیل در امر قوم نمود . استی

## مطلب پنجم

نسب زرنزی در فصل ۲۶ تاریخ خود شرحی راجع بعصائب وارده بر جمال قدم جل جلاله نگاهتند

که خلاصه آن در این مقام نقل میشود

در هشتمین نوروز بعد از اظهار امر باب که مطابق بود با ۲۷ جادی الاول ۱۲۶۸ هجری حضرت

بهاء الله در عراق پیشتر تعالیم الهی مشغول بودند اصحاب باب که از واقعه شهادت مولای خود برائت

و از صدات و بیات اصحاب و مؤمنین بگوشه و کنار منفرق و پیریشان شده بودند بواسطه قیام و

اندام حضرت بهاء الله روحی جدید یافتند و از زوایای غمگین بیدان خدمت شافتند حضرت

بهاء الله روح شجاعت و استقامت ملذذ آنان در بیدند و از وقایع تازه و مصائب متعدد باری که بعداً



واقع شد آنها را مطلع فرمودند و خود بی پرده و حجاب بنشر تعالیم باب در ایران و عراق مبادرت  
 نمودند در بار این سال میرزا قنجهان امیر نظام که صدراعظم ایران بود بمقر اصلی خود شتافت و در  
 حمام فین کاشان بقتل رسید امیر نظام در مدت سه سال صدارت خود بانام فونی کوشید تا نوز  
 انسی را خاموش نماید و امر سید باب را از روی زمین محو و نابود سازد برای نیل باین مقصود اقدام  
 بطلمی عیب کرد و آن امر بقتل سید باب بود که بفرمان او انجام گرفت ولی عاقبت جز خسران ثمری  
 از رفتار نامنجان خویش نگرفت در سال دوم صدارت خود برای خاموش کردن امر انسی لشکر بمآزده<sup>۱</sup>  
 فرستاد و بقتل قدوس و باب الباب و سایر اصحاب فرامانی اکیده صادر کرد و سبده و سیزده نفر  
 از نفوس مقدسه و بیگناه را از دم تیغ گذرانید شهسای سبده طهران بفرمان او شربت شهادت نوشیدند  
 جناب وحید و اصحابش در نیریز با مرآن وزیر خونریز جهان بر ایگان در راه امر بزدان نثار نمودند  
 اینو قابع سبب شد که مردم در هر شهر و بلده اقتدا بوزیر شریر نموده باذیت و آزار اهل ایمان پرداختند  
 در این سال واقعه حزن انگیزی بفرمان این وزیر بی تدبیر ضمیمه جرائم اعمال او شد در زنجان جناب  
 حجت و قریب هزار و بیست نفر از اصحابش بدون هیچ گناهی بشهادت رسیدند سال اول حکومت

این وزیر بعلوم و طبیبان آغاز شد و سال آخرش بچورد و عدوان نسبت با اهل ایمان انجام یافت  
 پس از میرزا تقیخان امیر کبیر میرزا آقاخان نوری اعتماد داد و بصدارت عظمی منصوب گردید و آغاز  
 مجلس خودتعمیم گرفت که بین دولت و حضرت بهاء الله که رئیس بابیان بودند آشتی و التیام  
 دید. لذا نامه بحضرت بهاء الله نگاشت و حضرت شرا بطهران دعوت کرد حضرت بهاء الله که قبل از  
 وصول مکتوب وزیرتعمیم مراجعت بطهران داشتند پس از وصول نامه عاجز پای تخت گردید و در  
 ماه رجب وارد طهران شدند میرزا آقاخان برادر خود جعفرقلیخان مخصوصاً پیش از حضرت بهاء الله  
 فرستاد و تبریک ورود و تقدیم نمود حضرت بهاء الله پس از ورود بطهران یکماه تمام در منزل برادر  
 و امیر اعظم همان بودند صدر اعظم جعفرقلیخان برادر خود را تا مور پذیرائی آنحضرت نموده بود پوست  
 اسیان شهر و بزرگان در بار ملاقات حضرتش شتافته پس از یکماه حضرت بهاء الله بشیران انتقال  
 فرمودند

جناب عظیم در این اثنا، با حضرت بهاء الله ملاقات نمود و پس از مدتی طولانی که شوق دیدار آنحضرت را  
 داشت بمقصود رسید و ضمن ملاقات جناب عظیم خیالی را که در آنها بود در فکر خود پروردش میداد

بعضی  
بعضی مبارک کرد حضرت بهاء الله اور از اجزای آن خیال فاسد منع نمودند و از عواقب و خیر آن تذکر

فرمودند که این عمل جلب بلا یابی ناز و نماید و سبب زحمت بی اندازه گردد حضرت بهاء الله بلواسان

تشریف بردند و در قریه الفقه که از مستحکات جناب وزیر بود توقف نمودند جعفر قلیخان بچنان در محانداری

پایدار بود در لواسان بحضرت بهاء الله خبر رسید که دو نفر از بابیان سبک مغز قصد حیات شاه نموده اند

و در وقتیکه شاه با اردوی خود بشیران عازم بودند آن دو جوان نادان بشاه حمله بردند یکی را نام صادق

نیریزی و دیگری رافع الله قمی بود که برای گرفتن انتقام همگی شان مظلوم خویش بشاه هجوم کردند

مطلبی که دلیل بر سادگی و جهالت آن دو جوانست این است که بجای استعمال اسلحه مؤثری که مقتضی

رافق و آ حاصل کند ساچمه استعمال کردند که اندک خراشی در جسد شاه تولید کرد و اگر این دو نفر از طرف

شخص بدتر و زپس خود نامور باین بودند البته بجای ساچمه گلوله استعمال میکردند استعمال ساچمه دلیل آنست

که این دو جوان بی مشورت دیگران بنگر ناقص خویش بچنین کار ناهنجاری اقدام نمودند

این عمل زشت که از این دو نادان سرزد جلب مصیبت ناز و نسبت بیاران نمود اصحابیکه از بلا یابی

قبل نجات یافته بودند در این غایت گرفتار شدند و با انواع عذاب و مشقات دچار گشته حضرت بهاء الله

بیزاجعی از بزرگان اصحاب شنت شرکت در این جرم بکس سیاه چال گرفتار و در زیر بختی که مخصوص  
 خطرناکترین مفسرین بود مغلول گشته اثر بختی که مدت چهار ماه در سیاه چال زحمت افزای هیکل  
 مبارک بود تا آخر عمر در گردن حضرتش باقی بود

از استماع این واقعه رؤسای دربار و علمای اسلام مینایبتر رسیدند و همت گماشته که عالمین را بر  
 زودتر سیاست کنند با وجود نصیحتهای مؤکده که باطل ایمان شده بود تا در مقابل اذیت و آزار خان  
 دست بانتقام نگشایند اقدام آن دو نادران با نعل زشت بسبب شد که رؤسای کشور و علمای دین  
 بایمان را دشمن مملکت و دین دانستند و اعلان عمومی بکلیت گیری از هجوم و حمل بایمان صادر شد جعفر  
 فلی خان این واقعه را بحضرت بهاء الله پیغام داد و بحضرتش نگاشت که ادرشاه از این واقعه سرناپا  
 گرفته و در نزد امرای دربار حضرت را بهرامی میرزا آقاخان صدر اعظم محرک اصلی و قائل حقیقی شاه  
 معرفی کرده است صلاح آنست که مدتی در محلی مخفی بسر برید تا این حیا هو و غوغا تسکین یابد این  
 نامه را با شخص امین و پیر با تجربه بجنور مبارک فرستاد و با و تا کید کرد که در خدمت حضرت بهاء الله بنام  
 و بر جا که انتخاب کنند در خدمتش عازم شود حضرت بهاء الله پیش نهاد جعفر فلیخان را پذیرفتند و روز

دیگر سواره بار و وی شاه که در نیاوران بود رفتند در بین راه بسفارت روس که در زرگنده نزدیک  
 نیاوران بود رسیده میرزا مجید متشی سفارت روس از آنحضرت مهمانی کرد و پذیرائی نمود  
 جمعی از خادین حاجی علی حاجب الدوله حضرت بهاء الله را شناختند و او را از توقف حضرت بهاء  
 در منزل متشی سفارت روس آگاه ساختند حاجب الدوله فوراً تلبیلاً بعرض شاه رسانید رؤسای دربار  
 از ورود حضرت بهاء الله بجزار اردوی شاه بهراس و منجب افتادند ناصرالدین شاه هم بی اندازه  
 منجذب شد که چگونه شخص مشتم باین گونه نعمت بزرگی جزات کرده خود را در معرض انظار قرار دهد  
 و فوراً نامواری فرستاد تا حضرت بهاء الله را از سفارت روس تحویل گرفته بنزد شاه آورد سفیر روس  
 از تسلیم حضرت بهاء الله بیا مور شاه امتناع ورزید و با آنحضرت گفت که بمترقی صدر اعظم بروید و کاغذی  
 بصدراعظم نوشت که باید حضرت بهاء الله را از طرف من پذیرائی کنی و در حفظ این امانت بسیار  
 کوشش نمائی و اگر ایسی بیبها، الله برسد و حادثه تریخ دهد شخص نومسؤل سفارت روس خواهی بود  
 میرزا آقاخان با آنکه نسبت بحضرت بهاء الله ابرار مساعدت می نمود در این واقعه از خوف جان و بیم  
 زوال ریاست و مقام از مساعدت خود داری نمود و قتی که حضرت بهاء الله از زرگنده عازم شدند

دختر سفیر روس از نماظرانی که حضرت بهاء الله را تند بیکر و چنان پریشان خاطر بود که اشک از چشمش ریخت  
 و پدر خود را مخاطب ساخته گفت ای پدر اگر توانی این همان خود را از خطر برسانی و محافظت کنی نتیجه این ریا  
 و قدرت تو چه خواهد بود سفیر روس که میهنات دختر خود را دوست میداشت از گریه او متأثر شده و  
 با و قول داد که در حفظ حضرت بهاء الله سعی طبع مبذول دارد و لکن از عمده این قول بر نیامد زیرا که  
 شاه در بین نیاوران و طهران حضرت بهاء الله را دستگیر کردند و آنچه داشتند گرفته آنحضرت را بسرو پای  
 برهنه پیاده بطهران بردند در بین راه از شدت حرارت آفتاب تابان زحمت بسیار بوجود مبارک  
 رسید مردم بسبب لعن حضرت بهاء الله پرداخته و از هر طرف سنگ میانه افتند زیرا آنحضرت را  
 بقوای علیا بگانه دشمن وطن و دین و شاه میشمرند چون سیاه چال رسیدند پیره زنی با چشمانی  
 شرر بار نفرین کنان و لعنت گو یان جلو آمد سنگی در دست داشت میخواست آنرا بصورت  
 حضرت بهاء الله بزند با مویرین مانع شدند پیره زن گفت شمار البسید الشهدا قسم میدهم که بگذارد این  
 سنگ را بر منم حضرت بهاء الله فرمودند او را محافظت نکنید زیرا بنیال خود کار ثوابی را میخواهد انجام دهد  
 سیاه چال که حضرت بهاء الله در آن محبوس بودند اصلاً منجلا ب یکی از حاکمهای مجاور بود که بزند

تبدیل شده بود تا یکی دعفونت آمل و کثرت حشرات و کراحت هوایش بجز بختی که از بجزیر یک حضرت  
 بهادته را بان مخلول ساخته بودند قراکر نام داشت که از بجزیرای معروف است سر روز و شب  
 همچکس آب و مان برای حضرت بهادته نیارد یکی از فرشتان دلس بحال حضرت بهادته سوخت  
 و مختصر جای را که زیر باسش بنان ساخته بحضور مبارک تقدیم نمود ولی آنحضرت قبول نفرمودند زیرا  
 راضی نمیشدند که خودشان چای بنوشند و سایر باران زندانی بی نصیب و محروم باشند از نفوسیکه  
 قصد جات شاه نموده بودند اول صادق تبریزی گرفتار شد صادق اول کسی بود که با شمشیر بر جبهه شاه  
 حمله کرده او را از اسب کشید فوراً شاطر با شی و نوکران مسوقی المالکت او را بدون اینکه بشناسند کتبت  
 بقتل رسانیده بد نشراد و پاره ساخته یکپاره را بدر و آزه شمران و پاره دیگر را بدر و آزه عبید العظیم  
 آویختند دوم نفر فرج آنته حکاک قبی بود که گرفتار شد هر چه اصرار کردند و آزارش نمودند تا همه دشمنان  
 خود را معرفی کند جز سکوت جوابی نشنیدند و بعضی یقین کردند که گناک و لال است عاقبت بعد از  
 اذیت بسیار سرب گذاخته در حلقش ریختند سومی ابوالقاسم تبریزی بود که دستگیر شد در روزیکه  
 سلیمان خان در طهران شمع آجین کردند ابوالقاسم تبریزی را هم در همان روز در شمران شمع آجین کرده

بشادت رسانیدند در هر ساعت یکی دو تن از بابیان را گرفته بگرم اشتراک در واقع شاه بانواع و

اقسام اذیت و آزار بقتل میرسانیدند با آنکه هیچیک را تقصیری و گناهی نبود هر ساعت نامور

مخصوص و اردیسیاه حال شده بکنفرانصدای بلند اسم میرد و او را از زندان بیرون آورده قبل از ورود

بقتل مردم میرختند و بدن او را زخم میزدند چنانکه در هنگام رسیدن بقتل هیچ عضوی از اعضای تنم

بحال طبیعی نبود و ظلم با اندازه شدید بود که میر غضب با آنکه معاد بنحو نریزی بودند متاثر میشدند . . .

. . . . . نیل میگوید مطالب ذیل از حضرت بهاء الله شنیدم فرمودند عده با من در سیاه چال

محبوس بودند هوای آن زندان بی نهایت سرد و زمینش مرطوب و کثیف و مملو از حشرات موذیه و

فضایش تاریک و نور آفتاب برای سوره در آن راهی نبود جمیع اراد بیک محل محبوس نموند پای او در بجز

و کردن با در اغفال بود ما در وصف رو بروی هم نشسته بودیم نزدیک طلوع فجر در شب زکری آنها

میگفتیم که صدای بلند میخوانند صف اول میگفتند **قُلْ اللَّهُ يَكْفِي مَن كَلَّمَ** صف دیگر

جواب میدادند **وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ** زندان بقصر شاه نزدیک بود صدای اذکار

مؤمنین گوش ناصر الدین شاه میرسید و با وحشت میرسید این صدای اذیت و اذیت میگفتند



صدای ذکر بایانست که در سیاه چال مجوسند روزی از طرف ناصرالدین شاه مقدر زیاده کباب  
گوشت گوسفند برای زندانیان آوردند هم قنطاریا جازه ما بودند ما اظهار داشتیم که اصحاب دست بان  
نیالایند هم اطاعت کردند بجز سید حسین قمی که از آن کباب تناول نمود زندانیان از این قضیه  
خوشحال شدند زیرا پس از آنکه ما در کردیم آنها آنرا تناول نمودند هر روز فرشان میآمدند یکی دو  
تن از اصحاب را با اسم درسم صد ازوه بیدان شهادتش میخواندند چون زنجیر از گردنشان بر میداشتند  
با نهایت فرح نزد ما میآمدند آنها را بنوعی الهی در عوالم ملکوت مستبشر می ساختیم آنگاه با سایر اصحاب  
بترتیب معانقه و وداع نموده بیدان فدایم شادان فرشان شرح جاننازی هر یک را برای انقل می کردند  
همه سرور بودند و زبان بشکرا میگویند مصائب زندان همچیک را از روحانیت باز نداشت  
شی نزدیک فجر بیدار شدیم عبدالوهاب شیرازی که از کاشان برای ملاقات ما بطهران آمده و در سیاه چال  
گرفار شده بود و با ما در یکت زنجیر بود بیدار شد و گفت خوابی دیدم که در فضای نورانی لایقاهی با کمال  
نشاط و راحتی بر طرف که بنوام پرواز میکنم گفتیم تعبیرش آنست که امروز ترا شهادت میرسانند  
باید صابر و ثابت باشی خیلی خوشحال شد چند ساعت بعد میر غضب آمده زنجیر از گردنش برداشت

عبدالوهاب با جمیع اجاب و دواع خود بعد از زود آمدن ناراحت در آغوش گرفت و بغلب خود فشرده بیچ

و بعد آثار اضطرابی در او نبود و او را بصبر و شجاعت سفارش کردیم بمیدان فدا رفت بعد از جلاء شرح شناس

و جلاوت او را برای ما نقل کرد خدا را شکر کردیم که اصحاب باب چنان جاننازی میکنند که حتی زبان جلاوت

هم بنمای آنها ناطق است و در ناصرالدین شاه را آتش بغض و کینه با وجود کشته شدن این خود نفوس

بیگانه فرو تنشست و آنها گریه میکرد و فریاد میزد و رؤسای دربار را عتاب و خطاب مینمود که بروید بهار آتش

را بقتل رسانید محرک اصلی و سبب واقعی در قضیه پسر مهاد است سایرین آنست هستند دشمن حقیقی

پسر اوست تا او را نکشید قلب من آرام نمگیرد و مملکت هم آرام نمیشود مادر شاه با آنهمه اقدامات با آنهمه

آرزوی خود را بگور برد حضرت بهاء الله از حبس بیرون آیدند و از قصر حاه با وج ماه رسیدند مأمورین

حکومتی در آن ایام در جستجوی اتباع باب بودند عباس نوکر سلیمان خان را که جوانی مؤمن و با شجاعت

بود مجبور کردند و بوعده و وعید و ادراش ساختند تا با فرایشان حکومتی در کوچه و بازار طهران گردش

کند و اتباع باب را با آنها معرفی نماید عباس که خود را مجبور دید بجای بیابان سایر نفوس را معرفی مینمود

مأمورین آن بیچاره ها را میگرفتند نزد حکومت میبردند و چون مؤمن نبودند از امر تبری مینمودند

و بعد از پرداختن مبلغی برسم جریہ مرضی میشدند رفتہ رفتہ کار بجائی رسید کہ نامورین ہر صاحب ثروت  
 و کنتی را میدیدند عباس را و او را میگردند تا اورا بجائی معرفی نماید و اگر عباس اجتماع میوزیدہ اورا مجبور  
 بساختند و باین وسیلہ مبلغ بسیاری از بار و اعیان میگرفتند چون اورا شاه در قتل حضرت بہاء اللہ  
 اصرار داشت چندین مرتبہ عباس را بساہ چال بردند و در مقابل حضرت بہاء اللہ حاضر ساختند  
 تا اگر اورا در زمرہ بابیان بدہ انظار نماید در ہر مرتبہ عباس کہ بحضور مبارک بر رسید دقیقہ چند بصورت  
 حضرت بہاء اللہ نگاہ میکرد و بعد میگفت من اورا تا کنون ندیدہ و نیشناسم چون از اینرا ہم بدخواست  
 بمقصود نرسیدند خواستند بوسید زہر حضرت را بقتل رسانند چند مرتبہ در شام و ناچار یک از سزای  
 حضرت بہاء اللہ برای حضرتش میآوردند نامورین زندان زہر ریختند ولی بمقصود نرسیدند زیرا زہر  
 حضرت بہاء اللہ را حلاک ساخت نہایت سبب افسردگی و ضعف جسم جبک مبارک گردید چون  
 از اضرار بہاء اللہ نابوس شدند برای تحصیل رضایت مادر شاه در مدد برآندند شیخ علی عظیم را بسبب  
 خیانت بشاہ معرفی کنند و باین بہانہ اورا بقتل رسانند و باغذابی شدہ شہید کردند فنسول روس  
 کہ از دور و نزدیک مرافق احوال بود و از گرفتاری حضرت بہاء اللہ خبر داشت نامہ و پیغامی بعد از علم

فرستاد و از او در خواست کرد که با حضور نماینده قنول روس و حکومت ایران تحقیقات کامل در  
 باره حضرت بهاء الله بعمل آید و شرح اقدامات و سؤال و جوابها که بوسید نمایندگان بعمل میاید در  
 نگاشته شود و حکم نهائی در باره مجوس افکار گردد. صدر اعظم نماینده قنول وعده داد و گفت در آینه  
 نزدیکی باینکار اقدام خواهد کرد. مقدّم جناب عظیم را طلب داشتند و از محرک اصلی و رئیس واقعی  
 سؤال کردند جناب عظیم گفتند رئیس بایه همان سید باب بود که او را در تبریز مصلوب ساختند من  
 خودم این خیال را در نهاد سرداشتم که انتقام باب را بگیرم محرک اصلی خود من هستم اما صادق تبریزی  
 که شاه را از اسب کشید شاگرد شیرینی فروشی میش نبود که شیرینی می ساخت و می فروخت چون این اقوال را  
 از عظیم شنیدند بعلما تسلیمش کردند همه فتوای قتل دادند مگر میرزا ابوالقاسم امام جمعه که در فتوا تردید داشت  
 چون ماه محرم نزدیک بود حاجب الدوله بعلما پیغام داد که در قتل جناب عظیم تسریع نمایند روزی  
 علما با امام جمعه ساجد عورت حاجب الدوله حاضر شدند عظیم را نیز حاضر کردند امام جمعه در فتوا همچنان تردید  
 داشت ولی حاجب الدوله بید و نیزنگ فتوای قتل عظیم را گرفت ابتدا سید شریب با عصا بیکه در  
 دست داشت بمنبر جناب عظیم نواخت مردم از اطراف هجوم کرده آجر و سنگ با او پرتاب نمودند

و سب و لعنتش میفرستادند تا عاقبت با خنجر و شمشیر بدنش را پاره پاره ساختند بعد از این واقعه حضرت  
 بهار الله از تهمت تبرئه شدند و از حبس خلاصی یافتند از جو نفوسیکه در این واقعه بشهادت رسیدند حاجی میرزا  
 جانی کاشانی معروف به پریا بود چون وزیر میل نداشت که شهادت او اعلان شود دستور داد تا او را  
 سزا بقتل رسانند ناصرالدین شاه جمیع دارائی و مستملکات حضرت بهاء الله را در مازندران تصرف  
 کرد و عده از مؤمنین در هر نقطه و دیار دچار اشراک شدند از جو در نور مازندران دو نفر از اصحاب  
 باو فاجی محمد تقی خان و دیگری عبدالوهاب در این ضمن بشهادت رسیدند تمامی بدخواهان و اندکات  
 مفسدانه دشمنان نسبت بحضرت بهاء الله پس از آنکه از حبس خلاص شدند سب شد که غضب شاه را  
 تحریک نماید بدخواهان از نادانی میرزا بجی استقاده کرده و آن نادان با امید رسیدن منصب و مقامی  
 با بدخواهان همراه شد و اخبار و هشتمانی از حضرت بهاء الله بشاه میدادند ناصرالدین شاه از وزیر کبیر  
 بدست مؤاخذه کرد که چرا تا این حد در حصول امنیت مملکت تکامل میکند و برشته فساد را قطع نمی نماید  
 صدر اعظم از این تیوغ متأثر شد نصیرم گرفت که آنچه را شاه باو امر نماید مجری و درود شاه فرمود فوراً لشکری  
 جزار با قلم نور اعزام سازد و اساس نامنی را براندازد تا چار بریاست عیلمان شاهسون سربازان

شاهسون را بقریه ناکر فرستاد و ریاست را به پسر عرش میرزا ابوطالب واگذار کرد که با برادر حضرت بهادرت  
 یعنی میرزا حسن که از مادر با حضرت بهاء الله جدا بود نشست داشت و با او نصیحت کرد که با احوالی ناکر  
 با محبت رفتار کند و مبادا خواهرش و میرزا حسن شوهر خواهرش گرفتار اذیت شوند و برای احتیاط  
 حسین علیخان را محرمانه مراقب اعمال میرزا ابوطالب نمود که او را از تعرض و تطاول حماقت نماید میرزا  
 ابوطالب چون بنا کرد رسید بر خلاف نصیاح وزیر فرمان غارت عمومی داد حماقت حسینعلی خان و میرزا  
 حسن نصیحتان میرزا ابوطالب میگفت شاه مرا امر کرده مردان را مقتول و زنان را اسیر و آباد را با خاک  
 یکسان کنم فقط زنهاییکه بماند میرزا حسن پناه میرند محفوظند خلاصه مردم ناکر هر چه داشتند گذاشتند و بگو  
 و دشت گرفتند میرزا ابوطالب امر بنا را چ داد مسکن حضرت بهاء الله را خراب کرد و سقف بیت را فرو  
 ریخت و هر چه از نفائس و امانت موجود بود بسخا برد و آنچه را نمیتوانست ببرد شکسته و ضایع ساخت پس آن  
 آن بغارت خانه های مردم پرداخت و پس از بنا را چ همه را آتش زد و با خاک یکسان نمود و چون کسیرا  
 نیافت که اسیر سازد و جستجو در اطراف پرداخت و جمعی از شبانان و پیر مردان را که تاب فرار نداشتند  
 دستگیر ساخت و بعضی را با کلو در قفس رسانید در بین جستجو بکنار گودال آبی رسیدند و آن طرف گودال

برق اسلحه دیدند و دو نفر را خفته یافتند گلوله بطرف آنها انداختند اولی که عبد الوهاب بود فوراً جان سپرد  
 و دومی که محمد تقیخان بود مجروح شد میرزا ابوطالب امر کرد تا جراحات او را مرهم نهند تا او را بطهران برود  
 و گرفتار کردن چنان سوار دلبری را سبب افتخار خود سازد ولی باین مقصود نرسید زیرا محمد تقیخان وفات  
 یافت جماعت اسرار در سیاه چال طهران بردند طاعلی بابا که از نفوس مقدسه بود در سیاه چال صعود  
 کرد در سال بعد میرزا ابوطالب گرفتار طاعون شد او را بشهران بردند همه خویشان و یاران از او  
 دور شدند فقط میرزا حسن از او تنگد مجنون و با آنکه در فارت نور از میرزا ابوطالب سختی و فشار و تکبر  
 بسیار دیده بود در زخمهای او را مرهم مینهاد روزی صدر اعظم بدین او آمد و او را تنها و بی پرستار دیده  
 و فقط میرزا حسن در بالینش بود میرزا ابوطالب با کمال حسرت و افسوس آرزوهای خود را بگور برد...  
 . . . . . بعد از مصیبتهای بسیار در نزد درباب دولت ثابت شد که حضرت بهاء الله را در واقفوشاه  
 بچوبه و خالتی نبوده و زیر اعظم نایبده خود حاجی علی را سیاه چال فرستاد تا حضرت بهاء الله را مستخلص  
 سازد و بیگناهی آنحضرت را اعلام نماید حاجی علی چون وارد سیاه چال شد از مشاهده حال حضرت بهاء الله  
 بگریه آمد زیرا آنحضرت را دید که زنجیر بر پا و پنج زنجیر هار از زمین کوبیده اند گوشتهای گردن حضرت در زیر

زنجیر عروج و در آن هوای غلیظ و متعفن سستی نفس میکشیدند چون چنین دید فریاد برآوردند و خدا لعنت کند بر ما  
 آقاخان را هرگز خیال نمیکردم که بچنین غلغلی اقدام کند و بیگناهی را باین نحو بیازارد حاجی علی عباسی خود را  
 از دوش برداشت و از حضرت بهاء الله خواست کرد که او را بپوشند و بحضرت وزیر شتابند حضرت بهاء الله  
 قبول نفرموده و بالباس زندانیان نزد وزیر رفتند صدر اعظم چون حضرت بهاء الله را دید گفت اگر نصیحت  
 مرا قبول میکردید و دست از محبت باب بر میداشتنید باین روز دنیا قادرید حضرت بهاء الله فرمود اگر تو  
 هم نصیحت مرا می شنیدی ملک را در چار این بدبختی و هرج و مرج نمیکردی صدر اعظم را بیاد آمد از آنکه اگر آنکه  
 چندی قبل بین او و حضرت بهاء الله گذشته بود با شرمندگی زیاد پرسید اکنون نصیحت شما چیست تا  
 بحری سازم فرمودند بجمع جلاد فوراً اعلان کن که دست از اذیت و آزار پیروان باب بردارند وزیر  
 اعظم قبول کرد و فوراً امر بصدور این فرمان نمود حکومت ایران بعد از شورت بحضرت بهاء الله امر کرد  
 که تا یکماه دیگر ایران را ترک نمایند و بیغدا و سفر کنند قنصل روس چون این خبر شنید از حضرت بهاء الله  
 تقاضا کرد که برود سیاه برون و دولت روس از آنحضرت پذیرائی خواهد نمود حضرت بهاء الله قبول نفرمود  
 و توجه به عراق را ترجیح دادند و در روز اول ماه ربیع الثانی ۱۲۶۹ هجری بیغدا عزیمت فرمودند تا موصل



دولت ایران و نمایندگان قونول روس تا بغداد با حضرتش همراه بودند فاصدا این سفر با سفر اول

که کربلا فرمودند نه ماه بود . استحقاق

## مطلب ششم

شرح صعودی که جناب غیبی نوشته است

تاریخ صعود حضرت بهاء الله و بیان وقایع آن ایام بقللم من سعد الی الله بالرفیق الاصلی علی محمد

زرندی الملقب بالنیل که مینا از روی شرحی مضمون میگرد

قوله : كما معنا من غصنه الاعظم وستوا الاکرم

نه ما پیش از این واقعه عظمی فرمودند که دیگر نمیخواهم در این عالم بمانم و در آنجا با اجابتی که در این نه ماه خلافت

میفرمودند ذکر و صایا و بیاناتی میفرمودند که از جمیع آنها تعریف و دراع استشمام میشد و بکمال تعجیل بدو تذکر

بودند ولی مرتباً افشاری میفرمودند تا شب یکشنبه یا زوم شوال که پنجم روز نوروز بود رسید و اثر شب  
 در جسد عصری مبارک نمودار گردید و لکن آنشب افشار نغمه نمودند و صبح همان شب جمعی از اصحاب شرف  
 شدند و نزدیک عصر آنروز شدت تب غمور و بروز یافت و بعد از عصر جز نیکت تنها از اصحاب که عرض  
 لازم الاصفاد داشته احدی مشرف نشد روز دوشنبه هم که یوم دوم بود جز نیکتر از اصحاب احدی <sup>نیست</sup>  
 نشد و لکن روز سه شنبه که یوم سوم و یوم الوصال این شکسته بال بود حکام نظر نهان شده را احضار  
 فرمودند و قریب بر نیم ساعت گامی جاننا و گامی اشیا افشار عنایات کافیه و تبیان بیانات و آیه  
 میفرمودند ابکاش میدانم که شرفیابی آخر است تا ذیل مقدس را اخذ نموده رجای نمودم که  
 بغداد قبولم فرماید و از این دارالغرور و دار بکر سرورم نماید آه آه قضی و امضی در عصر  
 آنروز هم که جناب حاجی نیاز از مصر وارد درگاه محبوب بی انبار گردیده بود آنجناب با جمعی از  
 اصحاب بار حضور دادند و باب لغاب و وجه جمعی گشادند تا نزدیک غروب دسته دسته اصحاب شرفیاب  
 میشدند و دیگر بعد از آن روز احدی از اصحاب مشرف نشد و باب لغاسدود و صرخ کبود  
 از آه و انین بجهوران پر دود باری بهین سوال ایام و ایالی منقضی شد تا دوشنبه یوم نهم

که بوم الاحزان دوستان بود در رسید در آن روز حضرت غصن الله الاعظم از محضر مبارک بجل  
 مسافین نزول فرمودند و تکبیر مبارک را بهیچ رسانیدند و ذکر نمودند که جهان مبارک فرمودند که بایکل  
 صابران ساکنان تابش را سخا بر ارتفاع امر الله قیام نمایند و ابد مضطرب نشوند که من همیشه باشا  
 هستم و در ذکر شما و فکر شاهتم از آن بیانات آتشبار قلوب خضار در احراق و انقطار چه که  
 عرف و داع مالک الابداع از آنها ستشام میشد و جهان دوستان منتقب و پریشان شدند  
 که حکلی قریب ببلات بودند لذا از ضیع الطاف محبوب بکتا و دوست بهیما بوم دیگر که شب  
 دم بود بوم التور شد و پیر بخت و جور بطور آمد حضرت غصن الله الاعظم هنگام طلوع فجر بیانات  
 سلامتی و صحت مبارک را ابلاغ فرمودند و چون گل شکفته و خندان بمنزل مسافران نازل شدند و  
 چون نسیم مشکبار جعدنگار و روح القدس رحمت پروردگار بیکان بیکان احباب را از خواب  
 بیدار نموده فرمودند که برخیزید و با سرور تمام بجد و شکر مولی الانام قیام نمائید و بنوشیدن جای  
 سرور با بخت و جور مشغول شوید که حمدًا لیلقیه الاعلی الابی که صحت تمام در احوال مبارک  
 بود و آثار عنایت غنی از جبین مبارک پدید آورده فی الحقیقه آن روز جهان افروز سرور و تهنیت

طائفتین عرش طلعت بهاج و دوستانش بنوعی بود که جمیع اهل عکا بلکه تمام اهالی بر شام سرایت  
 نمود و عموم انام از خواص و عوام بآند یوم عید تبریک و تمجید مشغول گردیدند چه که از یوم حدوث  
 تب بقدر هزار نفر از فلاحین و فقرا را با قوه جبریه مجتمع نمودند و لباس عسکری پوشانیدند و بسنق  
 نظام و اداشته بودند که بعد از چند یوم همه را با قصبی دیار ارسال نمایند و در نزدیک قصر مبارک خیم  
 آن اسیران برپا و حنین آنها و اهل و اولادشان شب و روز بر عرش مالک الوجود متصاعه بود  
 و در صبح همان یوم یوم السرور ناگهانی مکر اف سلطنتی در نجات و آزادی آنها رسید و باعث  
 بخت و شادی آن هزار نفر گردید و همگی بخلعت سرور و جوهر بئین مالک غفور فائز شدند و  
 حضرت غصن اعظم چند کوسفند قربانی نمودند و بفقراء و اسراء و اهل زندان و یتیمان قسمت فرمودند  
 بنوعی که جمیع آلسنه و قلوب بذكر بقا و شکر نعمای محبوب اسی در داخل و خارج عکا ماطق و گویا بود  
 باری بوی بود مشهود که احدی خاطر نداشت که چنان سرور در بر شام بکاف انام دست داده باشد  
 و همان یوم حضرت غصن اعظم بکات شریف بردند و تکبیر از لسان مبارک در جمیع منازل اجاب  
 بر حال و نساء ابلاغ فرمودند و در یوم یکشنبه پانزدهم وقت عصر جمیع اجاب با که در قصر حضور داشتند

و جمع کثیری از مهاجرین و مسافرین بودند بحضرت مبارک احضار فرمودند در حالتیکه در بسجده  
 خص الله الاعظم روحی را القدا نگه فرموده بودند جمیع احباب باکیا خانقا قبله شریف شدند  
 لسان عظمت در کمال مرحمت و کرم و ملاطفت با همگی ناطق که از جمیع شاهکاران ضمیم بسیار  
 خدمت کردند و زحمت کشیدند به هر صبح آمدید و هر شام آمدید همگی مؤید و موفق باشید با تمام در تقاضا  
 امرالک ایباد و این شرفیابی آخر احباب بود و بطور قلوب بنیادی قد غلق باب اللقباد  
 با حصل ارض و سما با چنین و بکاء بنیادی و مخاطب و قیام قیامت کبری در مراقب  
 نایب شنید رسید که شب بیت و یکم از حدوث شب جمالمبارک بود مقدارن باشد دوم ذی  
 القعدة الحرام بحری حلالی سنه ۱۳۰۹ و شب معم خرداد فارسی جلالی و سائر هم ایاد روی و  
 لیل القعدة از شهر العطفه بیانی که یوم هفتادم از روز نوروز و سنه پنجاهم قمری و چهل و نهم شمسی  
 از بعثت بشر طلعت ایسی علی الاعلی در حالیکه از شب اثری نبود اراده محموره سلطان بقابل خروج  
 از بن عکا و خروج بمالکیه الاخری آلتی ما وقعت علیها عیون اهل الایمانه که در کثرت  
 در لوج رؤیا از قلم اعلی در غزوة محرم تسعین که سال سادس از در و در بدینه عکا بود که نوزده سال

قبل از این سال پر طلال بود نماز شده بود تعلق گرفت و انقلاب عالم تراب جمیع عوالم رب الارباب  
 را باضطراب آورد در ساعت هشتم از لیلة الظلماء التي فيها بكت السماء على الثرى  
 ظهر ما نزل من لسان الله في كتابه الاقدس و بگرسان حال و قال از بیان حال بهر  
 الملك والملکوت لله ولا حول ولا قوة الا بالله در شورش آن محشر اکبر که جمیع احوالی عکا  
 و قرای حول آن در صحرای حول قصر مبارک گریان و بر سر زنان و و اصیبتا گویان این دو بیت مناس  
 حال و مطابق احوال است

چرخ بر خوانده قیامت نامه را . با نجره بر در پیه پیامه را

آسمان میگفت آندم باز بن . گر قیامت را ند بدستی بین

دنیایک هفته از آن محشر اعظم شب و روز جم غفیری غمی و فقیر و تمیم و اسیر از خوان نعمت منعم العالمین منعم  
 یا سلطان الایجاد و مالک المبدی و المعاد که ظهور و غیابت هر دو سبب سایش خوب عباد  
 و عیار بلاد بوده و هست از همین استوایت بعرض اعلی و همگیل اعتراف منغ علی ابی که فجر یوم ثانی از محرم  
 الحرام سنه هزار و دویست و سی و سه ۱۲۳۴ هجری بود تا حین ارتعابت بمالک بقا و عوالم

آخری کہ ساعتِ حشم از لیلۃ التبت دوم ذی القعدة الحرام سال ہزار و سجدہ و نہ (۱۳۰۹)  
 است کہ ہفتاد و ہفت سال بھری آلاء و اہ حلالی بود و بعد عز (۷۷) معدود گردید در کل حال  
 و ہر خدو و اعمال و ہر اہ و سال سب عزت عالم و ام بودی و ہج سائل و آملی را از باب جودت  
 رابع نمودی الایا بحت غنی و عطیہ کبری و ہج مہوم و محرومی را از محض انور و منظر اکبر خارج نمودی  
 الایا سرور عظم در جای اتم حاشا کہ این عبد را از بواس شدید زحانی و بسرور ما لالہ مزید زینا  
 انک انت اللہ لا الہ الا انت و از یوم ثانی صعود حتی قیوم الی مقامہ الالقدس لا تمنع المحوم  
 المکتوم ہر یوم از فضلالی اسلام و نصاری و شعرائی آنا نکرافات تعزیت بساحت انور حضرت  
 غصن انتہ الا عظم وارد و قصائد غزادہ برائی و عزادہ محض المرشان حاضر سبحان ربنا العلی الہی  
 اگر در او ان ظہور مظاہر انس و مشارق شمس رحمانی اهل اعراض و اغراض مجال یافتند کہ بعضی  
 مقال سب اختلال شوند چنانچہ در حق سید انبیاء و سرور اصفیاء روح با سواہ فداء گفتند آنچه گفتند  
 و انقوا انما تبارک العزہ در قرآن بیان فرمودہ و اذا راوک الذین کفروا ان یخذونک  
 الاھنوا و اھذا الذی بعث اللہ رسولاً لہم در مقام دیگر و لئلا یتحیوا الذکر

قالوا إنه مجنون» و حسان بن ثابت که بعد از ارتقا ع رایت اسلام مداح اعظم خیر الانام بود و در سنین اولیه چه مقدار قصائد در ذم آن منبع نور و مطلع ظهور انشاء و انشاء نمود که لسان از ذکرش خجل و یحیی بن کعب بن زبیر که چنان بخدمت آنحضرت قیام نموده بود که آنحضرت دم او را در فرمود و بعد از عزت و اعلا ی کلمه اسلام بنوعی بدایع آنحضرت قیام نمود که عفتوش فرمودند و جوائز عالی بخشیدند و نه آنکه که در این ظهور اعظم قدرت و عظمت امر است چنان ظاهر و باهر است که در سخن اعظم جمیع ام روی زمین ابد آنحال نیافتند که کل از لسان که مخالف عزت و شان باشد جاری سازند بلکه همیشه در احوال تنبیت و تعزیت با آنکه معترف بمقامات الوهیت و ربوبیت نیستند در مدح سلطان ایجاد قصائد عالی انشاء و انشاء مینمایند و از هر سمت تفکرات بلسان ترکی و تازی از سفر و اعدا و امرا رسیده و میرسد . انتهى

باری حبیب مبارک جمال بقدم در سال ۱۲۳۲ هجری در طهران متولد شدند و در سال ۱۲۵۱ ناصل اختیار فرمودند و در سنه ۱۲۶۰ هجری که سال ظهور طلعت اعلی بود از عمر مبارک جمال بقدم بیست و هفت سال گذشت بود و در سی و دو سالگی عازم بدشت گردیدند و در ۳۳ سالگی در شراصل مورد حد و



و آزاد اهل عمار گشته و در ۳۵ سالگی سفر اول عبات پیش آمد و پس از مراجعت در ۲۶ سالگی

بجس سیاه چال لهران مدت چهار ماه گرفتار بودند و در سن ۳۷ سالگی از لهران با عاقل مبارک پیغند

سرگون گشته و در ۳۸ سالگی بیلیمانیه غیبت فرمود و در همین مراجعت از سلیمانیه پیغند از چهل سال از

عمر مبارک میگذشت و در ۴۷ سالگی از پیغند با عاقل مبارک و اصحاب بجانب اسلامبول رهسپار شد

و پس از چهار ماه توقف با در نه عزیمت فرمودند و در پنجاه سالگی : اعلان عمومی امر

با اهل عالم نمودند و در ۵۳ سالگی از اودنه بجکا سرگون شدند

و در بوم ۲۲ جمادی الاول ۱۲۸۵ هجری

وارد عکا گردیدند و در ۷۷ سالگی

بمالکیت انخری

صعود فرمودند

## مطلب ہفتم

قصیدہ مرحوم آقا سید ہمدی گلپایگانی در مرثیہ جمال قدم جل جلالہ و جلوس حضرت عبدالہیاء جل شانہ

بر سر پر عبودیت عظمیٰ و مرکزیت عبد جمال اقدس اہی

### هو اللہ

صبح کہ از ابر زلالہ ریخت بھمدرا      دشت زانہوہ ژالہ شد چو ثریا

باد سبک سیر و ابر تیرہ برانگیخت      سیل زدانان کوه و موج زد دریا

صفحہ غیر از فیض ابر بھماری      محمودل من شد از غبار مبرا

سوخت بھامون بر تیغ خود قہاری      یخت بھمرا نسیم عنبر سارا

شانہ بکا کل کشید سینہ و بہناد      و ہمہ بر ابروی ناز زرگس شھلا

تا کشدش شاهد نظاره در آغوش

نامه آراست چهره لاله همراه

زان شبی با سیمین و سوسن و سیرین

بست بخیل نظاره راه تماشا

بادل خود گفتم ای زغم شده پر خون

دیر گهی سوختی در آتش سودا

غلق صحره اشند عارف و عامی

چند نشینی بجزیره یکه و نهم

خبر بگلزار زن که اضمی غم را

چشم زدشت زقرین شود اعمی

در و دل داغدار خویش حکیمان

از مدد لاله کرده اند خدا

اهل نظر غالب از تفرج گلشن

شیشه اندوه را زینند بخارا

بر دمش آفرز جا بچید و آسون

تا گمش از فراق یار شکیب

محر او دیدم بیان چهره و امق

هامون دیدم بر نکت طره عذرا

سوری بر پا ولی نشسته بساتم

یخیری بر جا ولی فروده چو خارا

بر سر سنبلی نشسته کرد مختر

بر بکر گل شکسته خار تقاضا

گشته کبود از پانجه چهره سوسن

وزیر قان زرد گشته صورت چنا

کوه بخون زلفت کرده لاله نعلبان

توده زگس چو چشم ابرو گهر ریز

طره سنبل ز تاب مجسمه پریشان

بسته نفس در درون سینه تفسی

فاخته چون گوی کرده چهره بنکو

بید ز باد قضا بلرزه چو مجنون

سر زده خورشید محشر از افق دشت

قافیه رفت از گفتم چنانکه زخیرت

با خود گفتم چه روی داده بگیتی

دایه ابر ببار داشت به پستان

یاسه قمر حلو کرد بگلشن

گر ز قیامت قیام کرده بعالم

غنچه بین پر من دیده سرا پا

قل شقایق چو کوه طور شرر زنا

دقیر نسیرین ز باد قفسر مجزا

گشته گریه در گلوی بسبل آوا

سرد چو چوگان نموده قامت بیضا

کاج ز سوز درون بنا به چوبلی

من مخیر ستاده خیره چو چهر با

باز ندانست طبع من الف از پایا

وز چه بپا گشته این قیامت عظمی

در عوض شیر ز همسر قاتل کویا

بروز گلشن گل و شکوفه بیضا

صح میز از چه گشته چون شب دما

گر نه چمن را دل از غمی شده پریان

بهر چه از سر کشیده مجسمه دیبا

گر نه یکی شمس از این جانشده آفل

از چه سیه پوش گشته بقعه بیضا

برده من زار بر بخت نفسگر

کز که توان گشت از این معالجه جوا

تا که از شاخ عیسی بعد افغان

بانگ بر آورد گای چو من شده شیدا

کوش فراوار خون ز دیده فرو بریز

کز منت جام آگهی است نمنا

دست قضا زین چمن بود یکی گل

کز رخ اورنگ و بو کرفی کلبا

باد اجل سنبلی نمود پریشان

کز خم مویش گره نکند بد لها

گشت خزان کشنی که از گل رویش

مخوبدی عذیب و شیفته درقا

گشت بمغرب نمان می که ز چهرش

مشده میر بر فروخت ز جانها

گرم شد از این شهر بوسنی که فراقش

ریخت ز چشم سپر اشک زین

آنکه بیا کرد محشر از قه موزون

و آنکه عیان ساخت جنت از غریبا

خست دل دلبران بنا و کن مرغان

بست سر سردان بزلف چلیبا

آتش موسی ز چهر کرد نمایان

مخو ز گیسو نموده مجسمه شعبان

کرد پدید از گشته فشنه بابل

پرده نحصار ای که پاره پرده کردن

طیلس ز بزرگیم گویم تا کی

اینگه جهانست پر ز ناله و آشوب

اینگه پر ز دوشه صفه گمنی

گردش این چرخ و از گونه بنا کرد

درخت فرو چون شنیدم این سخن از وی

یافت نشان مبین بر پیش و سوزش

دل شده بر آنکه شاید از زم اکنون

کاد و آورد بوی یوسف جانم

آب خضر از عقیق ساخت هویدا

سرخ زر خساره کرد آیت بیضا

بروز لعل لب آب گوهر صفا

چهره بخت ایگه تیره چهره زیبا

چند سرایم سخن سخن ممت

و اینگه زمین است پر ز شورش و غوغا

و اینگه پرده گشته وجه غیرا

در افق غیب شمس طلعت ابها

تیر چو شس از سرم بمغرب باغها

و دیده ز طوفان نوح و سینه ز سینا

چاک پدل با که سر بمخسره صفا

پیکت نیم صبا زوادی خضرا

لرز

مژده رحمت بشیر روح که بشری

چند فشان ز دیده لؤلؤ ۷۷

مانده از آن شامه ایست غم درجا

جلوه بیاموزد از کمال بلوپی

ریزدش از لعل جلد گوهر یکتا

مردم حد ساله از دمش شود اچا

رونق میبرد ز بخت سیما

جان بغدادیش که جان دهبسیما

روشنی صبح عید و ظلمت بلدا

خانه زنو کرد مطلق دیگرانثا

کرده محط از سواد قطره بودیا

وی بحقیقت زود کن غیر مسترا

گفت بگوش و سرم نغمه داد تنوش

چند فشاری صدف بلعل به خشان

شکر که گرسد ره وجود خندان شد

حضرت سزده آنکه چون بخزاه

چون بگشاید رولب ز بر تکلم

آوردش گر نسیم بخت بیالین

مشک خفا بشکند ز سنبل پر چین

روح بقا غصص اعظم از لب جان بخش

از رخ و مویش حکایتی است که گویند

از اثر وجد این نوید فرج بخش

ای قلت بر ریاض دفتر انثا

ای بگر از قباس خلق مقدس

در دهن عاشقان دهن بملالت  
 جوهر سیم از کف تولدت حلوا  
 تربیت تاب آفتاب جمالت  
 صغره صفا کند چو بیضه بیضا  
 خوانده ادیب خرد بدرس تقدیر  
 از ورق حکمت تو درس الفبا  
 دور کنی از جمال امر مقدس  
 جذب نانی بسوی منظر اعلا  
 چشم بد اندیش از پسند مروت  
 گردن بدخواه از کند دارا  
 جذبه حب تو گر مزاج نذاری  
 حاصل شود از چه میمورد هیولا  
 کرده مزین سواد شکست مادت  
 صفه مشور لا یجب تم اتا  
 هر که بکوی تو شد علم بگدانی  
 سینه که در دست ترحمت تو کون  
 سر تهمد بر سر پر حشمت دارا  
 باز نگردد بسوی چشمه خورشید  
 گر هدف تیر تیر گشت چه پروا  
 یافت چو از چهره تو رنگ بصورت  
 چشم که بر طلعت هنر تو شد وا  
 دامن باغ است پر ز سنبل و بیان  
 برد چو از طره تو بسوی بمعنا  
 جیب نسیم است پر ز عنبر سارا  
 برد چو از طره تو بسوی بمعنا



س نشیده است جز دهان تو پرگز

درج بیک صد روح و بیکل است

جز دل پاک کسی ندیده که پوشند

پرین اندر بر محیط گهر زا

غیر بنا گوش و زلف تو توان کرد

سیم نهان در میان سنبل بویا

نه حد اگر حرکت رضای تو دسوز

حکم قضا کی رسد بمعدن رضا

گشت مطول عنان نفق فرو بند

دست طلبجوی باب رحمت بگشا

وصف قدم می شود بنامه امکان

پشه اگر پی برد بساحت عناق

و هم چه اندیشد ارتقا که ز جبرت

خبره در او مانده چشم عقل چو چرا

ای تو بهین میوه درخت معالی

وی تو همین شاخه رسیده ای

ناشده ام خوشه چین غرمین جنت

رفته ز من غرمین شکیب بیغما

تا سرم اندر کند زلف تو افتاد

بست بغیر از تو با کسم سر سودا

تا که گشودی بروی من در امید

بست برویم در امید زحسر جا

یافته ام تا نشان آن خم ابرو

رسته ام از بند آید و قید کلیسا

در دوجان ای محیط فضل ثنا	نیست بجز گوهر رضای تو ای صبح
بهر خریداری رضای تو کالا	در کف من نیست جز کلافه تسلیم
در همه عالم وصول جنت فردا	دست من و دامن قبول تو امروز
حُبُّكَ حَسْبِي بِهْ آمُوتُ وَأَحْيِي	اَسْمَكَ وَرَدِي بِهْ اَقُومُ وَاَمِي

مطلب هشتم

زیارتنامه مبارک تلاوت شود

صورت آن در ضمن مطلب نهم از فصل چهارم (صفحه ۲۲۷) این کتاب مندرج گردیده است هر چه

## مطلب نهم

قسمتی از قصایدیکه فضلالی عرب بعد از صعود جمال مبارک جل جلاله در رثیه صعود مبارک سروده و مشتمل بر

در کتاب لغزاند جناب ابوالفضائل عیدالرحمن چنین مسطور است فوله

در سنه ۱۳۰۶ هجریه که بتقدیر جی قد بر صریر قلم اعلی ساکت شد و نسیم جنت علیا را که در منزل کتب

و شایع شریع با فقی اعلی و مقرر اندس اسمی صعود فرمود یکی از صلحاء و افاضل مسلمین المعروف

بالکاج محمد ابوالخلق این قطعه غزرا در این مصیبت عظمی انشاد نمود و بحضور اندس حضرت مولی

الوری اضاء الله بفضیاء غرته آفاق الارض و السماء ابفاد داشت و در نزد مسلمین بلاد شام معروف

که او از غایت زهد و ورع احدی از اهل جاہ را مدح ننموده و خوفناک بالهمعاف نفسی را ننموده است

و هی هدی

بِأَمِّن تَأْمِي بِالْمَعَارِفِ وَالنُّهَى	وَاسْتَأْسَرَ الْعُقْلَ بِحِكْمَةِ عَقْلِهِ
لَا يَخْفُ عَلَيْكَ الْبَنِي مَعِيَ الْمَلَا	فَهَمَا تَقِرُّ الْكَائِنَاتُ بِفَضْلِهِ
إِنَّ الْوَرَى جَزَعَتْ عَلَى فَقْدِهَا	جَزَعًا تَوَعَّرَتْ الْقُلُوبُ لِهَوَاهَا
قُطِبَ تَبْرِزِخٍ فَاسْتَوَى فَوْقَ السَّمَاءِ	لَاهُوتُهُ كَمَا يَعَادُ لِأَمَلِهِ
وَلِذَا بَكَيْتُ دِمَاعِي الْعِلْمِ الذَّيْ	مَاعَادًا يَا بَيْتَنَا التَّوَمَانُ بِمِثْلِهِ
وَأَتَيْتُ فِي نَظْمِ الرَّثَاءِ مَعْرِيَا	وَمَذُكْرًا لِي أَقُولُ لِأَمَلِهِ
صَبْرًا عَلَى هَذَا الْمَصَابِيحِ إِنْ كُنْ	تُمْ الرَّوَابِيحُ لَا تَقُومُ بِحَمَلِهِ
فَأَتَصَبَّرُ أَجْدُرُ بِأَخْطُوبِ مَكَانَهُ	حَقٌّ وَالْبِقُ بِالْفَقِيدِ وَنَسْلِهِ
وَلَرَبِّ يَوْمٍ فِيهِ قَدَّ عَظَمَ الْبِلَا	وَرَمَى قُلُوبَ بَنِي الْكِرَامِ بِبَيْدِهِ
فَلْيَكْثُرُونَ مِنَ التَّأْسِيبِ دَائِمًا	يَمُصَّابٍ مِّنْ خُلُقِ الْوُجُودِ لِأَجَلِهِ

وهم در آن ایام که انازل قضاة فرغار فرید محمد و ام الکتاب آیت اباب بمفرغیت و اغراب

توات فرمود ابن زیدان از فصحاى امت نزاری ابن قصیده غرار در این مصیبت عظمی

در زیه کبری منطوم نمود و بحضور اقدس اعلیٰ معروض داشت

### و هو هذا

بِأَمَامِ الْمُدَى وَنُورِ الْبَهَاءِ	أَيُّ لَفْظٍ بِفِيكَ حَقَّ الْعَزَاءِ
لَيْتَ يُعْرَى مِنْ بِلِّ بِلَفْظِ نَبِيِّ	بَيْنَهُ دَلِيلُ عِلْمَةِ الْأَنْبِيَاءِ
سَيِّدِكَانَ بَعَثَهُ لِلْبِرَاءِ سِيَا	خَيْرَ غَوْثٍ مِنْ وَاسِعِ الْأَلَاءِ
بَثَّ رُوحَ الرَّشَادِ بِالْمَخْلُقِ طَرَا	هَادِيًا لِلْحَقِيقَةِ الْعَرَآءِ
وَمَدْرَاسَتِكَ مَلِّ الْبِرْسَالَةِ فِيهِمْ	صَعَدَتْ رُوحُهُ لِأَعْلَى السَّمَاءِ
ظَهَرَتْ مُعْجَزَاتُهُ سَتَلًا لِأَلَا	بَيِّنَاتٌ كَالْبَدْرِ فِي الظُّلْمَاءِ
فَأَمْسَدُمِي كُلَّ عَاقِلٍ بِسَانَا	وَأَحَاطَ الضَّلَالُ بِالْجُهْلَاءِ
هَكَذَا الشَّمْسُ لَا يَفُوتُ ضِيَاهَا	غَيْرُ وَغْدِي مَقْلَةٌ عَمِيَاءِ
عَرَفَتْ فَضْلَهُ الْمُلُوكُ وَخَرَّتْ	نَحْوَهُ تُجَدَّ بِدُونِ رِيَاءِ
وَاعْتَرَى الْأَرْضَ هَزَّةً يَوْمَ أَوْدِي	فَهَوَّتْ حَزْنَا انْجَسَمَ الْجُوزَاءِ

وَبِكِي الْفَضْلُ فَقَدَ اعْظَمَ رُكْنٌ	مِنْ ذَوِيهِ الْكِرَامِ وَالْفَضْلَانِ
وَعِيُونَ السَّخَاءِ سَحَتْ عَلَيْهِ	أَدْمَعًا يَمِثُلُ فِيهِ بِالسَّخَاءِ
مَنْ يَرَى بَعْدَهُ لِرَفْدِ الْبِتَائِي	وَعِيَاثِ الْفَقِيرِ وَالضُّعْفَانِ
وَإِذَا مَا الشَّمْسُ الْمُنِيرَةُ غَابَتْ	مَنْ لَنَا بَعْدَهَا بِنُورِ الضِّيَاءِ
هَانَ وَاللَّهُ بَعْدَهُ كُلُّ خَطْبٍ	وَتَخَيَّرْنَا الْمَوْتَ فَوْقَ الْبَقَاءِ
يَا عِبُونَ الْقَرِيضِ سَجَى عَلَيْهِ	بَدَلُ الْجَبْرِ أَدْمَعًا كَالدِّمَاءِ
غَابَ مَنْ كَانَ لِلنُّبُوَّةِ أَهْلًا	غَابَ مَنْ كَانَ كَعْبَةَ الْفُصَّاءِ
فَأَكْتَسَى الْعِلْمُ بَعْدَهُ بِيَدَاهِ	وَأَرْتَدَى بِالسَّوَابِ خَيْرَ رِدَاءِ
مَا نَاخَرْتِ عَنْ دَنَاءِ الْعُذِيرِ	غَيْرِ دَائِعِي الْأَسَى وَفَرَطِ الْبُكَاءِ

«اللى ان قال»

أَنْتَ مِنْهُمْ وَفَوْقَهُمْ يَا مَلَأْتَهُ	بِعِلْمٍ وَحِكْمَةٍ وَذُكَاةٍ
وَلِهَذَا فَلَا يَلْتَقُ بِمِثْلِي	أَنْ يُعَزِّبَكَ فِيمَقَامِ الثَّرَاءِ